منتخب التواریخ ناصری

بخط مولف

بسیار کتاب مفیدیست و بخشی تاریخ و جغرافیای عمومیت که بسیار کامل و محققانه و از روی منابع متقن خارجی ترجمه و اقتباس گردیده و بخشی راجع بایرانست که آنچه مربوط بتاریخ قدیم ایرانست مولف با مراجعه بتواریخ متعدد حتی مدارک بیگانگان مراجعه و استفاده کرده و قسمت مهم و مفید آن مطالبی است که از واقعات زمان خود نگاشته که از فهرستی که از رئوس مطالب تهیه شده بخوبی معلوم و روشن میشود

[illegible] محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم [illegible]

[illegible] بن الیاس بن مضر بن نزار [illegible]

[illegible]

الیارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم ع

[illegible]

اصحاب کهف [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

با دو سنین و عین واحد. نقصان عین و یمین زائده   ۲ صفاریه رکس یعقوب بن لیث صفار داد خروج کرده

ب طاهر را که آخر ملوک طاهریه بود بگرفت دولت طاهریان در خراسان با تمام رسید بعد از او عمرو لیث سلطنت کرد و امیر

اسمعیل سامانی او را بگرفت برادرزاده طاهر بن محمد بن عمرو بتخت نشست و نیز امیر اسمعیل او را بگرفت دولت صفاریه تمام شد

علامت ثلاثی و چهار سال بود

[illegible]

ورنی بهرام گور و بویه سر بر داشت علی حسن احمد شاه بویه عراق و فارس را متصرف در ۳۳۰ و عمادالدوله

[illegible]

واو حامل سر آل بویه اثنی عشری بود اقامت رسم تعزیه در هیجدهم ذی الحجه او کرد و روز عاشورا تعزیه امام حسین

او بنا نهاد در ۳۵۰ و در ۳۵۶ درگذشت عضدالدوله مانند او با کفایت بود و بعد از او رفته عزالدوله بختیار

بن معزالدوله را بکشت و بعد از او حکومت کرد و از آثار او مشاهد مشرفه امیرالمؤمنین ع و حضرت امام حسین و دار الشفای

بغداد و بارو ... و بند امیر است و بند رود کر است و در ۳۷۲ در بغداد بصرع درگذشت و در مشهد

امیرالمؤمنین دفن شد عزالدوله برادر عضدالدوله کشته شد در ۳۶۷ مؤیدالدوله ابوالنصر بویه بن رکن الدوله حسن بویه

در ری هفت سال و نیم سلطنت کرد و با فخرالدوله و شمس المعالی قابوس محاربت کرد و در همه ظفر او را بود و عراق و طبرستان را

[illegible]

[illegible]

سلطان ... [illegible]

در ۵۲۸ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از سر خدمت او درگذشت و او طریق انزوا و زهد برداشت و تصانیف نمود چون نظام شریعت را باطن و ظاهر

[illegible]

دور بنای او خواجه نصیر را با جبار بقلعه الموت بفرستاد و تا آخر زمان رکن الدین در آنجا بماند خواجه رکن الدین خورشاه

[illegible]

چنگیزخان بن میسوکا بهادر بن برتان بهادر بن قبل خان بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر جوبان سلدوز [illegible] از امرای مغول بود در عهد سلطان ابوسعید [illegible] سلطنت با او بود در عدل و [illegible]

[illegible]

و ابو اسحق قبل از ملک اشرف به تبریز آمده بود و ایلکانیان حاکم آنجا بودند ... ملک اشرف ... و ابو اسحق ... به تبریز ...

[illegible]

اصفهان

[illegible]

حقیقت از شاه شجاع تاریخ اوست و او بوده از فضلای وادب ... و بلاغت ... متفرد بود ... کلام الله را

[illegible]

وفات کرد

وفات کرد شاه منصور بن مظفر ... در ۷۹۰ به تبریز آمد و ... شاه شجاع ...

[illegible]

داو شمس الدین را و الصدر رفت و هندو در ۷۴۳ در گذشت و شمس الدین محمد کهنا کرده منظور نظر منکوقاآن گشت

[illegible]

[illegible]

دور وقت مراجعت در ۷۴۵ ملک استمرار ولکر سابعش و ارا لنکر بن کمشند هکو قتش چهار روکال و چهار ماه بود اما گوهر

[illegible]

در روز امیر تیمور ای ۵ امی آنها قطب الدین امیر تیمور است داو ر نظیر الکمزه و تقریبی و جنگیز خان شمرده از دو در جهانگیری او

[illegible]

چهارم شمس الدین شاهرخ سلطان میرزا شاهرخ بن امیر تیمور مدت سلطنت ... بود در خطا و روم و دیگر مواضع ... بود دارای جمیع علایم عجیب و صنایع و عمارات و اسباب و ... و ... منظور بود و مغلوب نشد و او بر تمامت ایران و توران استیلا ...

[illegible]

زد برادرش بابر رفت و الغ بیک در ... سلطنت نشست میرزا ... با ورا النهر رفت و میرزا عبد اللطیف ... شد

[illegible]

اره بود و ... فریقین شده جنگ در گرفت شاه میرزا ابراهیم ... از میرزا ... گشته و میرزا ابراهیم

[illegible]

[illegible]

عنوان صدرالدین

[illegible]

مبهم در حق ... میرزا ... رفت و ... وزارالعراق آمد

[illegible]

مظفر ... ۸۷۳ ...

[illegible]

یعقوب بیگ بن حسن بیگ

[illegible]

... ۸۹۳ ... سلطان حسین میرزا ... [illegible]

... ۸۹۶ ... [illegible]

[illegible]

... ۹۰۳ ... [illegible]

... ۹۰۵ ... [illegible]

بن عفص الخاص بن فرودرشاه زرین کلاه بن مهران کرخشاه بن مهران حسن بن مهران ابراهیم بن

[illegible]

شاه طهماسب [illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۷

۴۹

در ملایر قصبه ایست بنام زنگنه که مسقط الرأس کریمخان آنجا بود

دو کنجان بنا بر حسنی مراجش از اعتدال گشت تا آنکه قولنج شدید ... در ۱۱۹۳ ...

سلطنت باباخان

[illegible]

[illegible] ۱۲۷۱ [illegible] ۱۲۷۲ [illegible] ۱۲۷۵ [illegible] ۱۲۷۳ [illegible] ۱۲۷۴ [illegible]

سلطنت [illegible]
[illegible]

[illegible] ۱۲۷۵ [illegible]

ابتدای [illegible]
عکاسی

[illegible] ۱۲۸ [illegible] ۱۲۸۱ [illegible] ۱۲۸۴ [illegible]

سلطان ... [illegible]

حضور ... دالهسن ... در حوزه ... سلیق ... گمسیاتی ... حمزه میرزا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

علی‌بیگ ... [illegible]

[illegible]

شرح جنگ کردستان

[illegible]

سلطان مراد ... [illegible]

نرخ مسافرت عتبات ناصرالدین شاه

مهر کردن در خزانه بوسیلهٔ شاه ایران پس از مسافرت بازگشته بود

فرستادن ... [illegible]

در سفر قسطنطنیه [illegible]

سابقه راجع به نشان زانوبند

[illegible]

[illegible]

سفر سوم فرنگستان ناصرالدینشاه

[illegible]

راجع به الماس دریای نور

[illegible]

۱۲۹۹

[illegible]

۱۲۹۷

[illegible]

۱۲۹۸

[illegible]

[illegible]

تاریخ تولد اولاد سلطنت

[illegible] ۱۲۶۳ ×

[illegible] ۱۲۷۲ × [illegible]

۱۲۷۵

[illegible] ۱۲۷۲ × [illegible] تولد

۱۲۷۵ × [illegible] تولد

۱۲۷۹ × [illegible] تولد

۱۲۷۸ × [illegible] تولد

۱۲۷۳ × [illegible] تولد

۱۲۹۸ × [illegible] تولد

۱۲۹۸

[illegible]

بسم الله تعالی

جذیمه پسر مالک بن فهم است و در مملکت حیره سلطنت داشت و او بطه ...ی داشت عرب از حوزه

او را ابرص میخواندند بلکه جذیمه الابرش میگفتند و همچنین الوضاح مینامیدند چه وضاح یعنی مرد ابرص اللون ...

حکم او در اراضی حجاز و بحرین نافذ بود شنیده و نضرب ربیعه بن عمرو بن الحارث بن مسعود بن ...

بن نمارت بن لخم را ابرسی عدی نام است و صباحت دیدارش صبح صادق را کالب خوانده ...

عشقش جان عاشق را عاشق تابی جذیمه دل در او بسته او را از در بارش طلب فرمود نضر ... را کرد ...

بنی آیاد بود و سکونی بدیق داشت از قبل ام ... سر باز زد مع القصه چه کرت ...

[illegible]

(مقداری از ضرب المثل های اعراب)

(که بمناسبت وقایعی جاری و سائر گردیده است)

و آنچه مرهون بود نزد جذیمه میفخد اما عمر ... کرده بود خبر ... جذیمه ... میکرد ...

از زمین همین است و برگزیده آن نیز در آن است ... علمای دیگر ... جاب ... ابا ... از ...

هر چیست نه و سببش در ... بود و این سخن در میان عرب مثل گشت

... از آن عمر دیوزده گشت ... رای و حصافت عقل ... ده سال بهمین ...

جبال و انجار ... تا باز بخود آمده ... ساری ... عقل سیراب ... بخضرت جذیمه

باز آمد ... او را ... جابه ... در ... ز ... در گردنش آویخته ...

[illegible]

و این سخن در میان عرب مثل گشت جذیمه و ارکان دولت رای قصیر را قبول نکردند در آنوقت

قصیر گفت لا یطاع لقصیر امر یعنی رای و امری برای قصیر نمانده و سخن او را اطاعت نکنند این سخن نیز

مثل گشت با جمله جذیمه و عمرو بن عبد الجن و قصیر بعزم ... سوار شده در کنار فرات فرود شدند

در آنجا قصیر گفت رای تو چیست گفت ببقه خلفت الرای رای خود را در بقه گذاشتم یعنی گفتیم و اطاعت

نکردی و این نیز مثل گشت باز گفت نظر تو چیست در جواب گفت ... و الحزم عثر ...

[illegible]

بعد از آن عمرو بن عدی در مملکت حیره جلوس کرد قصیر نزد او آمده گفت آیا زمان نرسیده که عمرو گفت تا باید

پی طلب ثار او را اهتمام کرد و از این خواهش نشست و این عبارات مثل گشت بعد عمرو گفت من از این عقاب

ایمن نیم یعنی مدت آفکول زبا از عقاب ... این مثل شد زبا چون از خوف انتقام بر آن بود

در کاهنه از عاقبت کار پرسید کاهنه گفت هلاک تو بدست عمرو خواهد بود لکن تو خود را از بیم او خواهی کشت

زبا صورتگران را بر گماشت تا چهره آمده صورت عمرو را انگار کرده نزد او آوردند ضبط داشت ...

پس قصیر بعمرو گفت ... بینی مرا قطع کرده ... تا کار زبا را کفایت کنم عمرو ...

[illegible]

[illegible]

ه از آن سر بکار برد و در تعقیب عمرو ... تا بزهری از نگین داشت ... بکار برد و گفت

بیدی لا بید ابن عدی و درگذشت و آن نگ ضمیمه مملکت حیره او گشت

و این عبارت مثل گشت

ربیعه بن نصر برادر عدی اللخمی است و او بعد از ... تبع الاصغر بر مملکت یمن ... از قصای خواب

دید و صورت را فراموش کرد از منجمان صورت خواب و تعبیر آن پرسید ایشان عاجز آمدند و گفتند

جز از سطیح و شق این کار نیاید ربیعه آنها را احضار فرمود نخست سطیح حاضر ... پادشاه از و آنچه پرسید سطیح گفت

رأیت جمجمة خرجت من ظلمة فوقعت بارض تهمة فاکلت منها کل ذات جمجمة

در خواب ... افروخته دیدی که از ظلمت ... و بزمین تهامه افتاد و بخورد هر صاحب سر را ربیعه از

[illegible]

[illegible]

راد الله و ذی یزن که ... گفت نبی کریم زکی یأتیه الوحی من قبل العلی گفت ... حارث

گفت حتی متی ولد غالب بن فهر یکون الملک فی قومه الی آخر الدهر ربیعه گفت ... آیا آخر است

گفت بلی یوم یجمع فیه الاولون و الآخرون یسعد فیه المحسنون و یشقی فیه المسیئون ربیعه گفت ... آخر است

گفت ... رب گفت و الشفق و الغسق و الفلق اذا اتسق ان ما انبأتک به لحق قسم ... ه

صبح که مقرون بصدق گشت پس شق را بحضور خواست و از واقعه پرسید شق عرض کرد رأیت جمجمة

خرجت من ظلمة فوقعت بین روضة و اکمة فاکلت منها کل ذات نسمة ... آن ...

[illegible]

[illegible]

آنگاه ربیعه چون کلمات آنها را موافق یافت در باطن اسلام آورده به نبوت خاتم الانبیاء ایمان آورد و از بیم

امر حبشه ... با عیال بعراق عرب رفته باردوان سلطان ایران پناه جسته او نیز آنها را بملک حیره عمرو بن عدی

بلاد را لحم ... تا بعد آنجا رفته ... در آن خطه زیست نمود

سطیح و هو ربیع بن ربیعة بن مسعود بن مازن بن ذئب بن عدی بن مازن بن غسان و مولد او در ... با بحکم ربیع

جسمی بود بی استخوان ... جوارح داشت ... صورتش در سینه او بود ...

[illegible]

[illegible]

... این لقب ... روزی ... در یمن ...

گفته ... این لقب یافت چه نام او ... و ... از سطیح را طلب داشته

تا در آن ... خبر برد ... از ... و دینار ... در ... خود برای او نهفته داشت ... سطیح

در ... گفت حلفت بالبیت و الحرم و الحجر الاصم و اللیل اذا اظلم و الصبح اذا

[illegible]

ثم تتم و لكلب فصيح والحكم لقد خانت لي دنيا من النبي المقدم ربیعه گفت این علم از کجا
آموختی گفت مرثیه اخ لی حتی تنزل معی اثارات از پلادرم که از جن است و دایم با من
بعد از آن این کلمات فصاحت آیات را مبنی بر ظهور قایم آل محمد و سایر مغیبات بیان کرد
اذا غارت الاخیار و فارت الاشرار و کذب بالاقدار و حمل المال بالاوقار و خفت الابصار لحامل الاوزار
یعنی چون اندک شوند اخیار و طغیان کنند اشرار و تکذیب کنند مقدرات را
و قطعت الارحام و ظهرت الطغام المستحلی الحرام فی حرمة الاسلام و اختلفت الکلمة و خفرت الذمة
و قطع ارحام کنند و جهال اراذل بسیار ... شناسند ... و خلاف بیدا شود در کلمات ... عهدها شکسته
و قلت الحرمة و ذلک عند طلوع الکوکب الذی یفزع العرب و له شبیه الذنب فهناک
و احترام کم شود و این در وقت طلوع کوکب است که اعراب را هراسان میکند و او ستاره دنباله دار است
تنقطع الامطار و تجف الانهار و تختلف الاعصار و تغلو الاسعار فی جمیع الاقطار
باران قطع شود و انهار خشک شوند و زمان مختلف شود و نرخ اشیاء گران شود ...
البربر بالرایات الصفر علی البراذین التبر حتی ینزلوا مصر فیخرج رجل من ولد صخر
بربر خروج کنند با علمهای زرد ... تا مصر ... پس خروج کند مردی از اولاد صخر
فیبدل الرایات السود بالحمر فیستبیح المحرمات و ینزل النساء بالثدی معلقات و هو
با علمهای سیاه ... پس مباح میکند حرامها را ...
و هو صاحب نهب الکوفة فرب بیضاء الساق مکشوفة علی الطریق مردوفة بها الخیل
و بکر و با ... اخبار را غارت کند ...
و محفوفة قد قتل زوجها و کثر عجزها و استحل فرجها فعندها یظهر ابن النبی المهدی و ذلک
...
اذا قتل المظلوم بیثرب و ابن عمه فی الحرم و ظهر الخفی فوافق الوشمی فعند ذلک
و ... مظلومی در یثرب کشته شود ... پس در آن زمان ...
یقبل

یقبل المشوم ... و تحمیه الظلوم فیظهر الروم تقتل القروم فعندها تنکسف کسوف اذا جاء
الزحوف و صفت الصفوف ثم یخرج ملک من الیمن من صنعاء و عدن ابیض
کالقطن اسمه حسین او حسن فیذهب بخروجه غمر الفتن فهناک یظهر الله
مبارکا زکیا و هادیا مهدیا و سیدا علویا فیفرج الناس اذا اتاهم بمن الله الذی هداهم

در احوال ذونواس گوید ... تمام نشناسد لقب الحمیریه است و او از سلسله حمیر و جهوال ... و بعد از آن ... بعمر
باحمیر ... ملک یمن را بسلطه تصرف در آورد و هر کس را که ... رابدست آورد ... و او مردی ... بود
بود و هر جا پسری نیکو منظر از اشراف و ... داشت او را آورده با او آنچه خواهی گردی ... را بشو هر میداد
تخت ... از او ... تا نوبت ذونواس بن زرعه ... منظره داشت ... چون قصه ... اورا ...

بر در ... آن منظره ... شمشیر ... بود ... از گریبان ...
... ذونواس بیرون خرامید ... از روی ...
... ذونواس ... از منظره بیرون خرامیده است ...

این ... زمان ... بر کرد ... گفت و ... در بادان چون ... رفتند و
... سلطنت برداشتند ... مشتی ملکداری کرده
... و نسب ... بن قحطان میرسانند و او خود را یوسف نام نهاد و ... جهود ...
... و مردم ... را بدین دین دعوت کرد اصحاب اخدود ...
... اصحاب اخدود چون مرتبط بقصه ذونواس ... است در ذیل قصه او ...

منزل او آمده خانه را بچراغ روشن یافت در عجب شد و سبب این کرامت پرسید فیمیون [illegible]
و برازی از طریقهٔ ترسائی اورا دعوت کرد و گفت اگر خواهم از همه آن حلیم ها آن درخت [illegible]
و نابود سازد مولای او درخواست آن مطلب کرد پس او از خدای خواست تا صرصری عظیم
ازین ریاح قلعه کرده آن درخت مردم نجران غالبا علوی مذهب شدند عبدالله بن الثامر با بعضی [illegible]

[illegible]

اورا [illegible] پس بزخم گرفت و چون بپادشاه حمیر معمر مالک گفت او هیچ یک از اعیان [illegible] عبدالله بن
الثامر [illegible] او را [illegible] بالجمله حاکم نجران نیز [illegible] بمذهب عیسی گرویدند و در حقیقت
[illegible] نجران [illegible] عیسوی شدند در این ایام مردی از یمن با دسیر خود نجران آمد مردم نجران اورا ابن

[illegible]

اورا ذونواس گفتند [illegible] بقسطنطنیه نزد ژنون قیصر شرق روم [illegible]
اهل نجران بازگفت قیصر گریست و نامه به حاکم حبشه کرد تا کین از ذونواس بخواهد و پس آن نامه را نزد نجاشی پادشاه
حبشه آورد و او سپاهی [illegible] برداشته ارباط را سپهسالار کرد و ابرهة الاشرم [illegible] یکی از سرداران بزرگ [illegible]
ساخت [illegible] از راه آب [illegible] در آمده [illegible] ذونواس [illegible]
[illegible] سرکردگان سپاه را با مردم آنها [illegible]
[illegible] کلید گنج [illegible] نامه بارباط نوشت [illegible]

[illegible]

سلطنت یافت و [illegible] ارباط و ابرهه با لشکر همراه او آمده بود و او را کشتند [illegible]
و او آخرین ملک آل حمیر است [illegible] سلطنت آنجا [illegible] حبشه افتاد و ارباط بسلطنت رسید و ابرهه [illegible]
ساخت و [illegible] کار بمحاربه کشیده لشکر یکدیگر کشیدند و قرار دادند هر دو یک تنه بمیدان آمده با یکدیگر
جنگ [illegible] ابرهه کوتاه [illegible] و قصیر القامه و فربه بود و ارباط تمام [illegible] علم خویش را [illegible]
[illegible] در حین جنگ [illegible] ارباط در آمده اورا [illegible] ارباط [illegible] بر سر ابرهه زد و ابرو و چشم
و بینی او را [illegible] او را [illegible] اشرم گویند چه اشرم بمعنی [illegible]

[illegible]

شرح حالی از انوشیروان که از منابع عرب اخذ شده و حاوی مطالب بدیع و جالبیست که در جای دیگر دیده
و شامل مقداری زیادی از قواعد و رسوم کشور نگارست

۱ انوشیروان بر قرار است شهریار و چهل و هشت سال ... سال از هبوط آدم ۴ ... فرمود را محقق
نوشین روان است یعنی جان نوشین باز ... داد حکم ... و نصیحت ... از حکمای عجم بهره و کهنه و منجمین ... حاضر
شده و در امور صعبه رای زنند و وزارت را بهبود همی گذاشت و ... زاده ... وزارت ... کرد
و عرض سپاه ... و تحقیق کارها ... عقل و انصاف گذاشت و درویش را ... کرده ... و ... ها
و ... در خور ... و زرع بود ... و ویران ... و از خزانه خویش ... تا ... خراب ... در
کردند و زمین را ... کرده ... را ... خراج کردند و ... زمین را ... قفیز غله و ... درم ... معین کرد
چنانکه زهیر بن ابی سلمی گوید فتغلل لکم ما لا تغل لاهلها قری بالعراق من قفیز و درهم گفت این ...

[illegible]

91

از ... خراج ... و ... از دست مردی ... خراج ... و ... کرده ... گفت
... برادر ... فرمود ... و ... برادر ... ها ... از
... برادر ... و گفتند ... از ... برادر ... و ...

مطلب مخالفت یکی از دبیران ... انوشیروان

[illegible]

تا روز ... سپاه انجمن شوند ... گفت ... سپاه ... روز ... بعد
... صاحب تخت و تاج ... حاضر شود و ... روز دیگر انوشیروان خود ... سلاح ... کرد
... و ... سپاه ... ایستاد ... گفت ایها الملک در سلاح جنگ تو نقصانی روا نیست انوشیروان ...
... آن ... فراموش کرده ... آن ... را ... و ... کرده از ... باید ... گفت ...
گفت ... صاحب تاج و تخت است افزون ... و ... افزوده ... درم
... گفت ... افزون ... از ... طمع ... تا ... سلطان ... تخت قیصری

[illegible]

93

صد هزار دینار ... کرد ... و ... قیصر ... خراج ... و مقدار
خراج ... بوزرجمهر ... کرور دینار زر خالص و ... کرور درم و پانصد ... و ...
جامه رومی ... و قیصر خود نیز هر ساله به درگاه آمد و در وقت حاجت حاضر شود ... انوشیروان و قیصر

[illegible]

فرزند نوشروان هرمز به نوبرداد که از مادری نصرانی بود و خود این نصرانی داشت و در غیبت انوشروان خروج کرد و بدست رام برزین کشته شد.

میزیست فرمان فرماید که نوبرداد را طاعت کنند رام برزین با لشکر بسر او درآمد او درهاشمی ... را از ... ساخته بفرستاد چون ملاقی شدند جنگ در پیوست سپاه رام برزین تیرباران شهر کردند ناگاه ... نوبرداد آمده تعقیبی آمد و در وقت مرگ گفت مادرم را بگویید مرا در رسم اصحاب مسیح دفن کنند از آن طرف نوشروان دوباره با قیصر جنگ آغاز نموده و او در شکست و کار بر او صعب افتاد پس خراج معهود را آورد و عهد نقصیر نخوابست نوشروان گفت بشرط آنکه مرا شهر گرفته آمد تصرف نمایید قیصر نپذیرفت قرار داد ... جزیره

[illegible]

تولد نشست و جای مرصع با قوت احمر که بیشتر قطر دایرهٔ آن بود و کنیزکی که دست نظیر قیمت او بود و مرکبان ... تا رخسار رسیده با عدت و صباحتی که چشم خورشید از رخ رخشانش خیره ماندی و فروغ ماه با شعشعهٔ جبینش تیره نمودی ... و نزد تخت گرفت ... رنجیر فیل ... هزار جوب ساج ... خراج ... فرستند و آن ... بنام بهرام گور ...

[illegible]

۱۳۰ ... ظهور قس بن ساعده ... سال از هبوط آدم بود و او پسر ساعده بن حذافه بن زهیر بن ایادی بن نزار ... و او از حکمای بزرگوار است و قبل از بعثت در عرب کسی ... فضیلت و ادب نبود و او در حصافت عقل و رزانت رای و علم طب و علم ... و علم زجر کهانت ... و در این علوم کیمیت ... داشت و در طلاقت لسان ضرب المثل بود چنانکه در عرب ابلغ من قس گویند و او اول کسی است که در خطبه ... و در خطبهٔ خود ... و او قبل از بعثت ... ایمان آورد

[illegible]

... و در مدح ... ملکه ... کرد و این نسخه در عرب مشهور ... که ... از علی ارم ... قرار در قوم صالح ... را تباه ... این نسخه مشهور ... و ... بگفت ... این نسخه مشهور ... قصیده در مدح ... و از ابیات شعر مشهور کرده ... از بهر ... در معرض ...

واو بیشتر در اراضی بحران سر زیست و صحرا نشینان عمر کرد و در هنگام مرگ فرزندان خود را جمع کرده

بدین سخنان اندرز کرد ان اللیالی تکفیه البقلة و تروّیه المذقة و دانا را سیر میکند گیاه ابرک و سیراب

میکند آب ابرک من ظلمک وجد من ظلمته غیره تو ظلم کنی بسیار کس را او ظلم کند

متی عدلت علی نفسک عدل علیک من فوقک هرجا تو عدل کنی بر کسی زبردست بر تو رحم کند

اذا نهیت عن شیء فابدء بنفسک و گوید کن عفّ العیلة مشرب الغنا و تشدّ قومک

یعنی فقر خود را بپوشان و صابر باش و در وقت غنی بذل مال کن تا بزرگ قوم خویش باشی و گوید

[illegible]

در بنای ایاصوفیه ۶۱۴۰ هزار سرطر آدم بود سط نایش ۵ اوراجوستی بن نیز خاصه بنا

لعلی ایاصوفیه را او نهاد تحت بفرمود تا از اطراف ممالک محروسه مصالح آن بنیان را

به قسطنطنیه حمل نمایند از اراضی حبشه هشت ستون سنگ سماق و سخت سطبر و عظیم

آورده است پیکار یکی تن آن مدابه کشیدند و هم اکنون سقف مقصوره مسجد بر آن استوار است و بیخها را از

کیفیت بنای ایاصوفیه و مصالحی که در آن بکار رفته

[illegible]

[illegible]

مرتب داشتند و در بنا رکن مقصوره چپیبانی از زر سرخ مرصع بجواهر آبدار راست کردند و از سوی

یسار محراب منبری بر ستونهای سماق نهاده بر فراز آن از یک پرده مرمر صافی برای خطبا نشیمن کردند و در جای مخروق

منبر چلیپای نهاده و در میان محراب تمثال عیسی را از زر خالص که ... بر جای نمودند و او را بر چهار ستون استوار

[illegible]

دانسته تا هر کس بتقاضای طبع از هر یک سلام تقاضا بشاید و در بیرون مقصوره حوضی از سنگ مرمر از آن ساخته

و طاقها از سنگهای مقطع افراخته صورت عیسی و حواریون تمثال کردند و صور جمیع پادشاهان گذشته را

منقش نمودند و جمیع ایوانها و طاقها و جدارها از سنگ منقوره بود جز آنکه سکه از زر کرده بجواهر مرصع

بود جمله آن بنیان تا امروز بر جاست و مسجد جامع مسلمانان است و هر تغییر که در آن با هم سهو در جای خود ذکر نمود

با جمله جوستینین ... سال و سه ماه اندک داده است آن بنا را قلعه کرد و هشت سال و دو ماه و پایان بُود الگاه

[illegible]

به گرانه این مردم اطعام عام رفت پنجهزار گوسفند و دو هزار گاو و شتر که گوسفند کوهی و سه هزار بط و
پنجهزار مرغ شکار رفت یازده بدره زر و پانصد درهم سیم به هر یک بدره که هر بدره را هزار دینار و درم زر و سیم بود
بمسکین و درویش بذل فرمود آنگاه با سه هزار تن ... هر یک را شمعی از نقره بدست بود به آیا ... از
و قیصر بمحراب رفته ... و از آن پس بهر شهر و قصبه و قریه از بهر ... و ...
... صوفیه به مقرر بداشت مخارج آن بنیاد از موقوفات و آلات و ادوات و اوانی زر و سیم

[illegible]

بند شد پادشاه با عجم مصالحه کرده خراج قسط کردند و با رسی و ... سپهدار بزرگ بود و در جمیع

فرهاد

فرهاد با سرداران و جوستینین را از مهالک و معارک و شر دشمنان نگاه داشت پادشاه دشمنان قیصر از او
سعایت کرده گفتند ... در خیال سلطنت و قیصری است ... او را گرفته بزندان برده و اموال او را ماخوذ داشتند
برادران او را ... کشتند و ... مردم ... او ...

[illegible]

در بهر صلح و جنگ و نکاح و باج و خراج و غیره آئین ... کار کرده ... و در ... کرده
کتابی از بهر ... و نام آن را ... و این کتاب ... بهترین ...

ظهور مزدک

در سال ۱۲۲ ... ظهور نمود و ... است و از ... کوچ کرده

الملک برای ... کتاب خود را ... و نام نهاد که جهان را ... است یکی
... خیر و آن نور است و یزدانش خوانند و آن یکی فاعل شر و ظلمت و اهرمنش گویند ... و
کواکب و عناصر و ترکیبات و معادن و اشجار مثمره و حیوانات زنهار و انسان پرهیزکار را یزدان بیافرید
و از او جز نیکوئی نیاید ... آتش جانوران را و ... سموم جانداران را و غرق کردن آب کشتی را و ...
اهرمن را و ... خاربن را و جانوران درنده و حیوانات ... همه آنچه اهرمن است و ...
او را بهشت گویند و ضدیت در عالم عنصری پدید ... و اهرمن در آن تصرف کند و ... از ... مثلا
یزدان زندگی و حیات بخشد و اهرمن موت ... و ... یزدان ... اهرمن ...
یزدان ... است و اهرمن را جز در عالم عنصری دست رس نیست ... روح او
بهشت ... و هر که اهرمنی است در دوزخ ... و گوید وجود او ... است نور و ظلمت ... و اهرمن گویند
افعال نور ... است افعال ظلمت ... خیر و منفعت از نور است شر و فساد از ظلمت ... نور
در ظلمت ... ترکیب منحل گردد پس قیامت برپا شود و گوید ... خسروان بر
تخت خویش و در عالم فرودین در حضور او چهار قوت ... است ...

[illegible]

چهارم ... پنجم ... ششم ... هفتم ... هشتم ... نهم ... دهم ... یازدهم ...
دوازدهم ... و هر کس را ... این چهار ... و ... در عالم ... و ...
و ... از او ... و ... نور ... است و اهرمن ... و ...
... نور ... را باید ... داشت و ... و مردان را ...
آتش و آب و علف ... و هر کس ... است ... بالاترات ... و ...
... اهرمن است و ... قباد ... ایران ... مزدک ... کسری ...
داشت و ... قباد ... مردم ...
... زنهار را ...

[illegible]

سم خطر بود ، کی نیست مهره که نقش سم است نوشیروان گفت پس چرا حکم در شان او نرفته که کس را کم کردی و میند
در بهجی بنجه دیگر گفت کس در زمین تخم بر کند در زراعت کرد محصول آن خصوص زارع بار دیگر گفت زارع
گفت پس چگونه زن بکیرا ابدی دهی و تخمه مردم را در هم افکنی و دیگر گفت بر ماه بکش دیگری را کشته باز آن قاتل چه باشد
مزدک گفت ستوده نباشد چنین سخن شنیده برگرد باید بخشیم نوشیروان گفت اگر او را بخشیم ده تن دیگر را بکشد پس گفت
در برجه این آیین مه تو انجمن رسم خسرو و فرمانبری و فرمان بری همه از چیز و مجلس نزد کس رانده و هر زادره هم استند
و مال مردم را هم گرفتند پس غضب بر او مستولی شده گفت ای مزدک از آن روز رای تو را به دام هم بجو رب دو

[illegible]

شبعات شاه بر سیه و او را بکی از بربان حرم سری بهو آمده است کسری بحرم رفته پوشیده رفتار را
یکی عربی که تا در خلاصه سر این سری فرستاده آنست رحو تبت داشت و چون شاه نکو داشت معلوم شد

[illegible]

کریه تاج از سر نهاده خفت و چند او را حجی مانده مرا از ملک اقتصر مار را جها اینست افروخته از خواب در فراق طلحه
حضور ایمور ازاتر کو گفت پادشاه چنین کس نمی نیز خود را اندوزم مار ره دست از اذیکار بر باشد که بی نیستی در این زاری و بوگوار بود
که از دلایل آن زمان طیبه مار را شغیه و شمن کند حکیمی بیش نام خزانه شطرنج کرد و او را با مو حفت آن زن حیال

در چنین شطرنج مستغرق گشته هر که فرزند را فراموش کرد کوشش را بخواست و گفت در ارا این
خدمت خبری بخواه گفت نطع شطرنج هشت در هشت است در خانه اول یک دانه گندم مرا دهید و هر خانه ای مضاعف
این عطا را هم دهید تا نه شصت و چهارم سر بود بالجمله چون شماره کردند و ملبس آن جمله آنقدر دانه گندم که تمام
ممالک اینکار را کفایت نکند مع القصه تا به جشنه شخص راه شطرنج نیک می دانست با نطع شطرنج بار ایران فرستاد

[illegible]

فالصحة وان کان شیء فوقها فالنفس وان کان شیء فوق الموت فالمرض وان کان شیء مثله فالفقر بار نوشته لم یعف
بالعیب فقال بکر ابکور الغراب وحرص کحرص الخنزیر وتملق کتملق الکلب وفرنایر سر همه سکونها
بجزات او تواضع بی توقع ۲ بخشش بی منت ۳ خدمت بی امید پاداش
هو عد فانوس حرب آن بود در قرعه در ناخنی میزدند وان صنم اندر کعبه بر سر جای نصب بود و بر حرمه ها
از کعبه در مکرده و دیگر مسافر ساکند در آن سرداب می انباشتند و از بهر استخاره در قرعه قبایل عرب رد نمی شد

[illegible]

بر کم او کذا فاخرج الحق فیه پس بر هر ه برون سابر مران عمل می کردند و در وقت نذری و عبدالمطلب و در ۲
قرعه ی او در روش کار بر قداح کرده شد قرعه بنام عبدالله در آمد بالاخره صد شتر در قبال نوشتند و قرعه بنام شتران برآمد

[illegible]

چون یزدجرد اثیم را هر فرزند متولد شدی بمردی چون بهرام گور بزاد او توجه آمد ستاره شناسان گفتند این مولود عمر دراز و
سلطنتی بزرگ نصیب برد لکن بهتر آن است در بیرون از دار الملک تربیت و نما کند لاجرم یزدجرد او را به نعمان بن امرء القیس
ملک حیره برده بحیره فرستاد و سه دایه از عرب و فارس و ترک برای او آورد و بهر سه زبان سخن دان بود الغاه نعمان را
گفتند مهی از رومیان در بلاد شام کنیزی دارد و او را سنمار گویند او را بحضرت آورد تا کوشکی رفیع بهر بهرام بساز و بس سنمار را
آورد و او بستان بهر قصر رفیع و صرح منیع نهاد و همی سنگ و ساروج بکار بست و کچ با آجر خمیر کرد بسیار
یکی را رابه کنید نهاده سه دانگ بیکدیگر پیوسته و فارسیان او را سه در گویند چه سه در را در خوانند و عرب معرب ساخته
سدیر گویند و قصر دیگر را از بهر خوردن و آشامیدن کرد و پارسیان آنرا خورنگاه نامیدند مخفف خوردنگاه و معرب آن
خورنق است و این بنا روزی بچند رنگ بیاید در سپیده دم سفید و [illegible] سرخ رنگ و [illegible] سبزی گرفتی
و گاه فرو شدن آفتاب زردی و شب برنگ ماه شبی نعمان او را عطای فراوان داد سنمار گفت اگر دانستمی ملک حیره

[illegible]

راست گردد لکن پنج رنج از کرست آجر فرود آید و آن [illegible] است [illegible] نیز است و بعد از نعمت
معتصر [illegible] منار [illegible] را آنقدر و تمثال [illegible] را [illegible] بر سر منار نصب کردند

[illegible]

مورث [illegible] گشته قیصر روم [illegible] مصالحت کرد و قبایل عرب را از [illegible] جابیه و غطا [illegible] متعاقد کرد و مردم خزر را
[illegible] فرستاد تا با اتمام مصاف [illegible] ایشان [illegible] غنیمت [illegible] شمرده [illegible]
لکن پادشاه چین را [illegible] سرداری زیرک بحرب و دفع او [illegible] بر رفتار و کار را [illegible] کرده
[illegible] حرب خاقان نهاد و کس نزد بهرام بن [illegible] بهرام بن [illegible] او را طلب داشت و او نیز [illegible]

[illegible]

بجستجویش در آمد ناگاه [illegible] موی سرخ موی کبود چشم را [illegible] بهرام گفت کیستی آن مرد گفت [illegible]
[illegible] بهرام گفت اگر [illegible] ملک چین [illegible]
[illegible] پس خبر رسید [illegible] ملک چین [illegible] بهرام [illegible]
[illegible] لشکر چین [illegible] و بهرام نامه نوشته [illegible]
[illegible] کرد چون [illegible] بهرام [illegible]
[illegible] بهرام [illegible] تازیانه [illegible]
[illegible]

[illegible]

کن بهرام نشسته در صحبت است مرد ان شاه بروان آمده بر در نشست بهرام ... بهرام بار آمده آن کنیزک با ...
که بیت دیگر حکایت تمام ... مرد ان شاه بهرام گفت ... که بهرام بود ...
او با شاهی ... گرفته پس آن روی ... بهرام آمده و قصه بگفت ... بهرام گفت آن کنیزک از
مردم حق است ... بهرام عاشق گشته و در وقت غیبه ... او کند ... بهرام ...
تمهید معذرت ... پس ... بگفت امروز ... خسرو ...
... مهدی را ... نوبت ... خسرو ...

[illegible]

و بزبان تازی ... بدین شرح انی قد وجهت الی الملك جاریة معتدلة الخلق
نقیة اللون والثغر بیضاء قمراء وطفاء کحلاء وعجاء حوراء عیناء قنواء
شماء مرجاء رجاء أسیلة الخد شهیة المقبل جثلة الشعر عظیمة الهامة
لعیاء مهدی القرط عریضة الصدر کاعب الثدی حسنة المعصم لطیفة الکف

[illegible]

انتهت اذا وطئتها تحاق عیناها و تحمر خداها و تتایدب شفتاها
و کلامها معروفة و تبادرك الوثبة اذا قمت ولا تجلس الا بامرك
اذا اجلست

... نعمان ... بطرف ... آن ... حسن ... حیره ... نعمان ... حسن ... عدی

[illegible]

گفت ... نعمان ...
... گفت ... نعیم ان استطعت ... نعمان گفت
... زنده ... نعیم ...
... نعمان ...
... نعمان ... گفت ...

[illegible]

قال مدا و من عا رہی معنیہ دلکن اجی امر القیس اذا غضب والنابغۃ اذا رہب وزہیر اذا رغب
والاعشی اذا طرب و چون بعثت حضرت ختمی مآب را شنید قصیدہ انشا کرد و این بیت از اوست
فالیت مذارئ لہا من کلالۃ ولا من وجی حتی تلاقی محمدا و عزم خدمت او را تصمیم داد ابوسفیان بن حرب با قریش

[illegible]

عشی را مدح گفت وقت نزد ایشان آمدہ قصیدہ مدحیہ بگفت و صلہ یافت و او نیز از مخضرمین بود
و دیگر زہیر بن ابی سلمی بود و یکی از شعرای ثلثہ متقدمین اوست و این سہ تن را نزد عرب امرء القیس و زہیر و نابغہ دبیانی
[illegible]

جایزہ دہد و ہر گاہ بیداری کند صلہ بخشد و ہرگاہ سلام کند عطائی دہد و چندان پاس نگاہ داشت و زہیر ہر بار
زہ پس چنین کردی در میانہ و زہیر در میان آن نہاد و بگفت انعموا صباحا غیر ہرم و خیرکم ترکت وقتی
عمر بن خطاب شعر زہیر را و درحق ہرم بن سنان گفتہ بود ہمی خواند و ع ذا وعد العقل فی ہرم خیر الکہول

[illegible]

وکس را با او قوت معارضت و منازعت نبود و ہیچ اسب با او ہمبری نتوانست و در مسابقت ...

[illegible]

مثل

ورفع احتیاج مینمود و اعدی من السلیک درعرب مثل است و نیز شنفری و ابن البرّاق و اوفی بن مطر المازنی
نیز در دوید ن مثل سلیک بودند و دیگر از معاصرین نعمان شنفری بود و از فحول شعرای عرب و قصیدہ

[illegible]

خسرو پرویز لفظ خسرو پرویز بمعنی ملک مظفر است و بعد از آن که بر تخت سلطنت نشست زود بررومیہ رفت

[illegible]

بود این است جرب کنم اعانت او میکنید از این سخن گروہی از لشکر بہرام بوی پیوستہ شدند خسرو جانب اشرف
رفت و بہرام در عقب او رفت خسرو اسب بہرام را با تیر بزد و بگریخت و با شارہ ہرمز بطرف قیصر روم عزیمت
کردہ بادہ تن سمت روم رفت بندوی و بسطام بدانجا آمدہ سرای ہرمز رفتہ و او را با زہ کمان خپہ کردند و بخسرو

[illegible]

و خود غزیمت قتل بہرام کرد خیال خواہر نقصہ بہرام درجبالہ نکاح بہرام ساوشان بود او را از کید شوہر خبر داد بہرام
چوگانے ہربت گرفتہ بہر راہ ایستاد و بہرام ساوہ را بگذرشت آن چوگان را از سر شب ازوی زد پس معلوم داشت و شگر
جامہ در زرہ جرب نہفتہ و ہمہ آن میشد چون نوبت بہرام ساوشان رسید چوگان را در دست او دیدہ بانگ برآورد
گفت زرہ زیر جامہ در بر کردہ و تیغ برگردنش زد و سرش را بدور انداخت و بندوی با ذربایگان بگریخت از آن طرف
بیت ہزار کس از لشکر بہرام ہ ہستہ از بروز تودند در آرزوی او بیرون شدہ با ذربایگان رفتند و نزد بندوی

اما بهرام بابم الکه شهریار بن هرمز پادشاه است و بعد از بزرگ شدن سلطنت با خواهر گرانست بر تخت نشست و تاج بر نهاد و عمال بولایات فرستاد اما خویش روشنست بعقب تراد و چون منشور نگارش جملکم عنوان نوشته حکم بهرام بن بهرام نایب شهنشاه چنین است که نیت از آنکه من قائم مقام شهریارم تا شهریار را پوشیده میدانست و نمکپرات کشش ندارکند اما پرویز با لطاکیه رفته بمواریقش قیصر روم نامه نگاشت و درد طلبیده قیصر از آنکه پرویز حقیقه بزرگ بود استصواب کرد و اوگفت سه تیره در برکاه تو آمده او را نصرت کن تا بار اش میبن

[illegible]

۵ در یزد آوردی

ه در بزرگان بودند بمیدان آمده خسرو را طلب کردند پرویز بمیدان آمده یکی از ایشان با او در آویخت پرویز بزخم نیزه او را از اسب در انداخت و بتیغ بکشت و دیگری را بشمشیری از فرق زده دو نیم کرد و بگذشت چون این هر سه کشته شدند بهرام حکایت کرد پرویز بتاخت و تیغی بر کتفش زده یکی نیمه از او بزیر افتاد و نیمی دیگر اورا در رود فرستاد کوت برادرش گفت ای ملک ترا که چنین مردیست چرا از بهرام گریختی پرویز تیغ بر کوت بمیدان آمده بهرام را بحرب خود بخواند بهرام بمیدان آمده در حمله نخستین تیغ بر کوت زده او را

[illegible]

در ارض بهرام بود لیکن اصحاب کرمان خود را بده هزار لشکر جمع کرده فرار را بر ده جزایر گرفت پرویز نیطوس را با ده هزار تن بدنبال او فرستاد بهرام با او در آویخته بسیاری از ایشان بکشت و نیطوس را اسیر کرده خواست بکشد او دلها را طاعت کرد بهرام او را گفت از خود زور ندارد برده مرا با تو حاجت نیست پس بهرام سمرود و قومس آمد

[illegible]

از او گرفته بیکسو افکنده جامه حلیبا زمزمه خوان کرد بندی بر روی اعراض کرده بخیک ور آمرز مندوی طلب بجم بر روی زد و او سیاه رعم را برداشته نظر فی رفت و کی فرستاد بامیزدی را با نام فرمود جنگ زرا کاکه تو مردم خبره گفت شد او را نصرت سه سپاه از روی قوت متوجه اهر گردید بی انتظار کردند و سپه سالار از

میدوی

شدند و گذشت پس پرویز تمامت عسکر روم را عطای وافی برداد و سپه سالار را هزار دینار مروارید با نفیسه و هزار جامه زربفت و هزار تا را ده هزار درهم قیمت بود و هزار اسب تازه و هزار اسب تازی و هزار اشتر بردع و هزار اشتر بختی برداد تا نزد قیصر برد و خواهر را چنین ان عطا داده در آن گفت با هم و جره در چهره کشته شده بود برات عطا داده آن ده کس را هر یک هزار و لقب داشتند عطای مخصوص نیل کرده دو آن ده تن

۵۱۱

[illegible]

پرویز برای جنگ حاضر بس لشکری بزرگ ترتیب داده رکوی و سیمی را که سردار بزرگ بودند بال عسکر نهاد بهرام گذاشته باریای سیستان بهرام که بر جیحون آمد پرویز خرداد برزین را با هدایا نزد پادشاه ترکستان فرستاد او را بر مهر آرد او در جواب فرمود که من پای شکنم و ام خود را نشکنم خرداد برزین بیدار باش از پادشاه

—

یکی از خواجه سرایان الفت گرفته با خاقان راه کرده و دهم ایام را خواست خاقان سر از آن کار باز زد
خراد برزین سره مردی خونخواره را که قلون نام داشت و سخت مسکین بود سی هزار درهم و جامه‌های نیکو داد
و گفت ترک بکشد و این عطایا ... ترا ... است با این کار ... کرده بهرام ...

[illegible]

و بهرام آتش را بخوشه و آتش در سرای او زده کس را تباه ساخت ... خاقان ... کشته و سپاه ...
گفت آن اسب سیاه در برگرفت اما خراد برزین را ... زنهار ... وقت قرار کرده با ایران آمد

[illegible]

خود را بنده او و فرمانبردار ... بود ... و گفت ... و حال ... اگر ... فهم
شوی ... پس بجنگ در آمد و گروه ... فرصت کرده زخم نیزه ... و رخمی از ... تیز
گشته ... آب ... و نامه نزد کرای ... خدمت ... روز ... وقایع را بازنمود ... خسرو چون از
طرف بهرام ... کشندگان ... بهانه ... ارتضا ... داشتیم
... چهار هزار درم صله ... و در از روز ... زاده ... چهار هزار ... درم
بلد چون این ... روزی ... خزانه ... بشنود ... خبر را

[illegible]

چون خبر بخسرو و فرمان ... لشکر روم ... و صدران را به بیت المقدس فرستاد ... را بسوی مصر گسیل کرد
صدران به بیت المقدس رفته ... از شام ... شده لشکری ... داوود ... بیت
المقدس را بجهت ... و آورده ... را ... طلب کرد ... حرب ...
بیعقد و صدران ... آتش ... خشم کرده ... نصاری را بکشت

[illegible]

ایران را ... کرده ... بود چون خبر ... خسرو ... رسید در ...
سال ... گذشته بود ... خسرو ... این کتاب ...
این کتاب ... غالب ... این آیت فرود ... غلبت الروم
فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر ... مغلوب ... رومیان در
... زمین ... مغلوب ... در میان ... ایران است ...
از ... پس از ... سال ... در خواست ... فرشته ... مردی را ... در
... فرشته ... گفت این تخت ... جم است ...

[illegible]

خسرو بعد مرد پسران او را و رهای بعد محبوس داشتند و با زنان کعب نشوند و او بیست سال داشت و دختر بنام پوران دخت
و آزرمی دخت و در زمان او در نوبت ابدال بر این نکشت و در نوبت بغضه برادر و دو خالص تعمیر آن کار رفت
و آی آب براه در کنار این بعد نیز در نوبت آب برد روزی در سر حلی خود نشسته بود ناگاه فرشته خدای را دید

[illegible]

اورنی خسرو

روزی خسرو و پرویز در تیغ خورده فرزندان از زنان در پرده ایم و بی خود را قطع کردم شیرین گفت اگر خواهی از
فرزند شهاب های پسری نو تو آزم خسرو گفت با شیرین در خود را حاضر آمد و قصه باز نمود آنکه در خود را حفظ

[illegible]

سر از فرمان بیامد سپاه فرمانده هر پسر بود در زیر پای قیمت بیست آن بیکم و سپاه آن آن مود را نو فر زبست او آن دهر بخو یا نو بیر
و خسرو را در پسر فرمانده و آن را سوی تیغ زنده و سپاهها ذلول قصه داشته حضرت فرمود چرا آن چنین کرده ایم گفتند
بار ایام با ایشم خدا الکافران بایه آن حضرت فرمود امر ما رب ال اهل النار رب و نقضوا الحجة فرمود سلطنت را ستر ام
در پیش را دیگر در ام بی آنها نشسته در خانه نعال بعد چرا طلب میکردید جمعیت نمود آن حقیقت رفیق نه را رها آنها تو

[illegible]

شهر گاه های خسرو از خود ب رخ خاسته داشت ماه مولت و در هم گرفته باغ گلی را جمع شیرین رو سلاد اروپا ال.
آنقدر تخت سلطنت نشسته زیر خسرو در باغ کوهی باغبانی ها و نوشته دانه بخرد و در بازار کوهر را نشستند و
شیرویه

شیرویه بیست بود که فرمان خسرو فرمان خسرو با آهنگ در آن آمد که درج کرده پسر دید خسرو بالا شیرویه تخت آمد
زنان پیر سیر و او را شهر در آنقد و در کرامت ملکانه فرود کرده بی حشمت آن را داشت آن آمر و او را محبوس بفت خسرو گفتند

[illegible]

گنج نهانی هشتم بند پر از زن آزاد را در کرانه خود باز داشت و از فرزندان کلول و دوم آن
با زن ای کنیزک بود شغل عیش بنشست هفتم گنجی طرا بر رعیت گماشت تا آنکه آن خراج بیست ساله بیست ساله بسته
و مردم را از خشم شکنجه عذاب کرد ۸ حرب صلب را ۱۵ آیت ۲ و فرزندان تو بود از روم با فقط

آهسته‌ای خنده از آن برخواست و دست را بزبان آلقو ۹ بوزجمهر دستور شهریار را سخنهای ... بود چه کم گمشی ... تزانیم آمد ۱۰ نعمان بن منذر را به دروغ و بزرگی نسبت و حق او را نشناختی و حال آنکه زهر آن او بخشیدگان ... بقتل رسید خاتمه قصه بهرام گور و سایر پادشاهان بر آن کرده است در ... جه حجب ملی ... اعاد خفی

جوابهای خسرو و بهرام و بیگانه که بر و نسبت داده بودند

[illegible]

بیشکه گفتی زنان درباری خویش بسیار گرد کردم و بدیشان رسیدم فرمان شاه زا خیدان ... خوانسته مال مرادم و خنان ... شم و هرگز یاد آن بسیج محو نکنند و نیز ... رگفتم هر سال آنها را ... گنه هر کدام نوی حواشی ... جهاز کردم و شوی دادم و ... سیکس از کسانی من نخواسته بیرون شیس دانکه گفتی خراج ... سه ساله

[illegible]

زرای ... و خسیع ... آن آب بره ... برکشید میراث اودر ... پس میراث من ... تنگ ... و ... تو کم خواهد بود استعاذ ... آنچه ... آن جوابها را با شیرویه بر شمرد و او ... سخت بگریست و ... را انجمن گرفته این جواب سوال را جای عرضه داشت ... قتل خسرو روانیست زیرا که حجتهای روشن در برابر ... خود دارد

[illegible]

زمان ... سرنیزی از تخت آن تخت بردوش ... و گنج زرین ازدهان برهای زرین ... گلندی

[illegible]

و در عهد خسرو زینت و گوهر آن بکمال رسید و نیز تاجی داشت که صد هزار ... ... مقدار خانه کنجشکی آویخته داشت و زر دیگر چو دیهیم خوش ... نیز مرصع بود و آن را با زنجیری از زر که هم ... جواهر ...

[illegible]

... دوازده هزار ... داشت ... هشت هزار مرکب ... خاص ... بود ... شهرنجتی و نهصد و شصت ... دو ستاره ... داشت ... برای بک ... کعی ... دو ... آتش ... افکندی

جز رگ بندی و آن نوختن و او را چندین گنج نامدار بود یکی گنج عروس و آن را خسرو خود آمده بود
دویم گنج بادآورد سیم گنج دیبه خسروی چهارم گنج افراسیاب که خسرو بیافت پنجم گنج سوخته و آن را
گنج سنجیده نیز گویند چه سوخته بمعنی سنجیده است ششم گنج خضرا که از عرب اخذ فرموده

[illegible]

شاه شده و کس نظر ساز [illegible] عظمت تمام برای [illegible] از مریم بانوی ایران گشت و فرهاد کوه کن
که برگزیده نقاشان چین بود شیفته او گشت و طاق بستان را او بیاراست و صورت او را نیز در
سنگ رسم کرد و اینکه مورخین بر این کوه بیستون را بتمامت صنعت فرهاد دانسته اند بر خطا
رفته اند

[illegible] تحقیق تاریخی [illegible] راجع بکوه بیستون [illegible]

رفته اند چه در کوه بیستون تمثال داریوش فارسی است و آن یازده صورت در پای [illegible] دیگر تمثال
آن امیران یاغی [illegible] است که در حکمت بابل [illegible] و خزاین خانه است
و از ابنیه بیت المقدس [illegible] و [illegible] را در [illegible] رسم کرده [illegible]
و [illegible] رسم است [illegible] چهارم [illegible]

[illegible]

بخواست و انواع [illegible] و سیصد تن بنده و زر خریداران [illegible] و جاریت [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] بازار [illegible] این جمله را [illegible]
[illegible] عطا کرد و بهره بداد [illegible] و آن بندگان را آزاد کرد [illegible]
[illegible] خسرو و [illegible] برخاسته [illegible]

[illegible]

شگفت آمد و سران خسرو را استوار کردند و فرستند و دیگر را [illegible] داشت و [illegible]
گویند داد و هر سال سیصد و شصت نوا از نو [illegible] پرداخت [illegible] سلطنت [illegible] بود

[illegible]

[illegible] سقف [illegible]

[illegible]

داشت هراقلیوس جواب پسر خود را نزد فرخان بمرد فرستاد و [illegible] کشته شد هراقلیوس [illegible]
امپراطور خسرو بود و فرخان در روم بماند و خراج [illegible] و [illegible] ایران را [illegible]
و مهلت بگذارد در برابر قسطنطنیه واقع است و مصر و افریقا و شام و بیت المقدس و یمن نیز در تحت فرمان خسرو

[illegible]

پس از آن [illegible] مصر را تسخیر کرده [illegible] آمد [illegible]

[illegible]

از ... قیصر روم ... [illegible]

[illegible]

چوب دار را نزد قیصر فرستاد و قیصر به بیت المقدس آمده از دروازه شهر زیر کرده آن چوب را از هرش گرفت

و بدست خود واقعه بجای خود گذاشت و هم از فتح ایران هرقلیس از ... بیرون شده متوجه گشت

دور بار ملازم سلطنت او محمد بن عبدالله صلعم نامه بر او نوشت و با سلاسش دعوت فرستاد و دحیه بن خلیفه را

مدور سعی فرستاد بدین شرح من محمد رسول الله الی هرقل عظیم الروم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس

[illegible]

حکم خدا است ... قرآن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و مالها و ... بر ... و ... و ... آمده ... مردم ... در ...

با ... رفته و ... در ... سیکشند و در این ... از ... طرف ... لشکر

... و ... العقصه ... در ... لشکر ... کرده

و ... یکی از ... ضربت تیغ ... از ... شاه ... کرده

ذکر ... شق القمر

حبیب بن مالک در تمامت علوم و حکم توانا بود و ... بزرگ و ...

... کرده ... و ... کرده ...

... داشت و دستار ... کرده بود و ...

... دعوت ... حبیب ... قریش

... [illegible]

[illegible]

گشت کسی نیمه از آن تیر راست و بی نیمه از آن تیر چپ آن حضرت بیرون آمد و یکی به مشرق و آن دیگر به
مغرب رفت و آنگاه باز شده با همدیگر پیوسته بر دوری خود قرار گرفت حبیب گفت آن را سحر مبین حجب
فرو بار برداشت در تو [illegible] ضلال و بتحن تو بر صدق حمیر کثیر [illegible] زور کنی [illegible] حبیب خرج و گفت
گواه شهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله گفت گویم جز آنکه [illegible] فرمود [illegible] حضرت را قصد کرده در او را
دست و پای و چشم و گوش نباشد حبیب گفت ضلالی [illegible] العظیم [illegible] حاضر [illegible]
و عطای خویش را [illegible] ایتها النطفة المکرمة [illegible]

تاریخ تحریر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سبب نقاب بر و آن گرد و در آن جهان [illegible] نفس [illegible] ذکر سوی اتصال به مبادی عالیه و طهر به حقایق اشیا
و [illegible] در سوی دیگر با ارتباط تام و تصورات بهره [illegible] طریق سعادت مقصد [illegible] دانست
[illegible] معجزه خارق عادت معروف تحدی با عدم معارضه و خرق عادت اثبات نفی امر [illegible] عالم جاری نشده

[illegible]

کرسیه نفوس ما بمنزله شهر است بشر نظیر بود دل آنکه علی الشهود نفوس ما حالش نیست و بانیه باشد در حضرت
شرف بازار آبادان کس و کوید بشر حالش است و حالت خوابش نیز از قسم شب خیز نفخ و از حق آن آگاه
نمیشد بعد فرمود آیه روز و شب را میکرید و ما ینه بجان است گفتند بلی فرمود اجتماع روز و شب جایز است
گفته روا نیست فرمود سر این است منقطع بعنو یکی از دیگری و شب میکیرد یکی از دیگری و ثانی پهلو در سایر اقل

جمع نمی بینی ره رفت نتوانند تسخیر کرد چنانکه آتش بلند است نتوانید کرد ندهم ثابت کرده ایم ذرات
این خیره و شره و صانع قدیم در آن نور و ظلمت است فرمود آیا می بینید سیاه و سفیدی و سرخی و زردی و سبزی و زرد
و اینها هر یک ضد دیگر است زیرا که اجتماع در تا ذراتها در محل واحد محال است مرا که نه در حیز و بعد ضدان

تبراند تعالی و از شرح باره الفاظ مصطلح جغرافیه مربوط باشند بقسمت طبیعی زمین را آب و خاک سطح زمین مرکب است از آب و خاک
سطح زمین مرکب است از آب و خاک یا از بحر و بر و لیکن وسعت خاک بسیار کمتر است از آب چرا که مساحت تمام روی زمین
۱۳۰ ۲ ۴ ۳ ۶ فرسنگ مربع است و سطح بحار ۹۸۲۲۱۸۰ فرسنگ و مساحت تمام اراضی با انضمام جزایر ۳۲۲۲۱۸۰ ۳
و چون این سه عدد را با همدیگر بسنجیم معلوم میشود بنسبت مساحت تمام سطح زمین و وسعت آب و وسعت خاک یعنی نسبت ۶۵ به
۲۹ به ۶ یعنی آب سه ربع سطح زمین را احاطه دارد و خاک ربع سطح زمین یا ثلث سطح آب را و دارای خاک قریب یک
ربع در نصف جنوبی افتاده و سه ربع در شمالی و این نکته خوبی است باید بگفته شود که تمام اراضی در یک نصف کره اتفاق واقع
شده اند و بسیار در نصف دیگر افتاده اند پس کره جغرافی که بر دو جانب قرار دهیم نقطه پاریس در وسط نصف افتد مرا به نظر تا
است آن وقت به فاصله قطع اراضی را شمرده نظر افکنید خواهید دید اروپا و آسیا و افریقا تماما و ینگی دنیای شمالی و قطعه از ینگی دنیای ج
جنوبی مواجه و آن گشته بعد برو به طرف مقابل نظر کنید چیزی از علاوه جزیره و آنک اسطرالیا و ینگی دنیای جنوبی با قرب نصف کره را

والکلیه متغیر نشود و ذات باری تعالی از حلول جایز است و بکلیه متغیر نشود از حرکت و سکون و تولد و مباشرت و حیرت و حیوت

و آمیخته و از همه آنها و بستر این جزو خاکی عالم ترکیب شود معروف بقیانوسها پس معلوم شد اراضی روی زمین از وجهی بر پنج قطعه مختلف قسمت شود اروپا آسیا افریقا امریکا اقیانوسیه و از وجهی بر دو قسمت بر قدیم و جدید ترکیب و چون بر این جزایر اطرافش اعتبار کنیم تمام اراضی به سه جهان قسمت شود جهان قدیم و بر قدیم با ضمیمه جزایر اطرافش و جهان جدید یا ینگی دنیا و بر جدید با ضمیمه جزایر اطرافش و جهان بحری یا اقیانوسیه

هر قطعه زمین را اسم از آنکه در آن حدود متمایز و نمایان باشد قطعه و ناحیه و کشور و اقلیم و ارض و دیار گویند

شبه جزیره و زبانه هر قطعه زمین که آب از اطراف بر آن احاطه نموده باشد ولی نه تمام شبه جزیره گویند پس تفاوت آن با جزیره در این است که از جمیع اطراف دور آب بر آن احاطه نموده و یکطرف از بر جدا نشود بلکه بزبانه خاکی به بر متصل گشته و چنین تنگنای خاکی را که پیوندگاه دو قطعه زمین باشد و ضلعش که در بر نموده باشد تنگه و اسم گویند و ما زبانه و آن ضلع بر و جزیره و شبه جزیره را بسمت دریا باریک و شاطی وصف کنند و آن بر دو نوع است

[illegible]

۵۰ درجه عرض میباشد و بحبهای ثابت در مدار ۷۵ درجه بسته میشود تنجم قیاوس منجمد جنوبی است و واقع میشود در جنوب مدار قطب جنوب و اتصالش با اقیانوس اطلس و اقیانوس هند و اقیانوس ساکن در دو دانه وسیع است از جنوب امریکا و افریقا و اقیانوس و مبدأ و انتهایش عرض ۶۰ درجه و ۸۵ درجه جنوبی است و در ما حول منتهای حد شمالی است آن محسوب شود و ابخارات بحر از حدود مدار ۶۵ درجه جنوبی است و سدی بزرگی شده است در سرحد ارض شمالی که تمام آن منجمد است ادبیکر است و قطعات متحرک کوه ها مدار ۷۰ درجه میباشد این بحر را منجمد از آن جهت خوانند که سبب رهی ... اطراف قطبین جزو اعظم صفحه آبهارا یخ ... پوشیده است و آن یخها بعضی ساکنند و بعضی بر روی آب متحرک و گاه قطعات عظیم بزرگ و وسیع آنها از حد قطب ... شده حرکات بسیاری می نمایند و بارها این یخها را صفحات بوده چنده و بمدت بسیار در نصف ... و در نصف ... یا ... دریای آن است و از سمت درون خاک فرورفته از جزائر سمت مثل بحر الروم و دارا ... از آن منشعب شده و داخل گشته فیمابین اروپا و افریقا و آسیا و آن عکس شبه جزیره است ... قسمتی از آب در درون خاک داخل شده این نوع فرورفتگی را خلیج و شاخابه گویند و اگر تنها ... بی ... باشند

[illegible]

قطب در ... زمین ... چون پیوسته ... هم از ... کار آب هوا بخارات شدید می موزد و آنرا مانند کوه بلند میکند و حرکت میدهد و آنها را جنبش و تلاطم طوفانی و موج گویند و چه بر سطح کناره دریاها با بادهای شدید ...

جزر و مد و ... شکوه گویند و علاوه بر کرور حرکات منظمه ناشیه در آب در یک رشته و آنها را جاری جریان است و آب دریا را ... آنها بسمتی روان است و سایش این است که در کنار سواحل و طبقات دیده شده است و آن بسبب خصوصی کشیده شده و حال آنکه قوه جاریه معلوم نیست مثل آنکه روفه به سبب ثقل کیف بهر جریانی میکند این نوع رودها ... کوه ها گردان معروفند گاه تابند و دائمی و گاه متناوب و گاه اتفاقی و بعضی گرم و تند آب طرف جنوب ... آزادتر و بعضی سردتر و ... حرارت از ... آنها در تغییر آب ... حرارت و برودت ... و قرب ... ساعت ... بر آب ... و نسبت در بحار وسیعه ...

[illegible]

آب ... مختلف شود بحب اختلاف ارتفاع مکانی در کثرت اقیانوس و آب آن بود گویند و بحب اختلاف طبیعت زمین و اختلاف در درجه حرارت هوا و ادراک سمت قطبین رو بنزل است تجربه معلوم شده که این حکم و فاصله اختلاف عمق جغرافی

کلی نیست در حدود قطب شمالی نزدیک بعضی ... رودست منتهای درجه ... و از آنجا هرچه بقطب نزدیکتر شوند تنزل میکند و لیکن هنوز هیچ سیاحی بخود آن نقطه درست دست نیافته است و در مجاور قطب جنوب برودت شدت ... بیشتر از قطب شمال است

هفتم

عبارات جغرافی در تعریف جماعت و تشعیب نوع انسانی و انواع آنها

قبیله و عشیره و ایل هرگاه افراد بنی ... باشد و آثار آنها ... ولوازم ... مرتبت و حرف و صنایع در میان آنها موجود ... بسیاری جیوانات ... و آنها را قبیله و عشیره گویند ... و ... منقسم شوند این ... در ... جزایر طرف ... دیده نشده و هرگاه عددشان بسیار زیاد ... حرف و صنایع ... آنها را ایل گویند مثل ترکمان و تاتار و عرب ... و در ... دائره در صحرا ... نزدیک ... و نهر ... و ... ایل ... و قشلاق کنند و معاش آنها ...

جماعت و ایالت [illegible]

[illegible]

جمیع فرق هم شباهت از حمادات و حیوانات مفیده و مضره داشتند این مذهب طبیعی وراثت طبیعت در آن آشیا (وآن) اثر دارند اکثر طوایف سیاهان افریقا و بوم زادگان استرالیا هنوز بر این مذهب اند دوم برهمن منسوب به خدا مقدس برهما و پرستنده این مذهب در جنوب آسیا است عدد اهالیش ۳۲۰ کرور نفر سیم بودایی عددشان ۹۰۰ کرور و معتقد آنها در شرقی آسیا مسکن دارند و منسوب به خدای مقدس بودایی با نام بهائم یم گویند آنها ستاره و آتش کنند و در مغرب آسیا و جنوب آن که علاوه و شامل طریقه مخصوص است از بودی و در شمال آسیا بسیاری بر این مذهب اند شرکی بیشتر در جبال شمال آسیا هستند و در امریکا و در نصف جنوبی افریقا و در قطعه استرالیا

استه آنکه زمین حقیقت کره نیست بلکه جسمی است شلجمی شکل و در قطبین اندکی فرو رفتگی دارد و در رصد و در استوا بر جستگی نصف قطر اقصرش ۱۹ و ۱۵ فرسنگ است ۶۳۵۲ کیلومتر و نصف قطر استوایش ۱۰۲۲ فرسنگ تا ۶۳۷۷ کیلومتر و مساحت سطحش ۳۶ کرور فرسنگ مربع ۱۰۲۰ کرور کیلومتر مربع و حجمش ۵۶ هزار کرور فرسنگ مکعب فرسنگ ذکر میشود معادل است با شش هزار ذرع شاه و هر ذرع را معادل گرفته ایم با یک متر و ۲۵ میلی متر فرانسه

کره زمین به اجزای نیست یعنی که جوهر در تمام حجمش بر یک نسق پراکنده نباشد بلکه بر طبقه مختلفه قسمت شود و قسمت و فصل مشترک آن در تحقیق معلوم نیست که هسته مرکز است نمی بود و اجسام نصف قطرش قریب ۹۰

[illegible]

ولیکن نوع حکومت مختلف است ملوک الطوایف ایلات است و در هر قطعه ملک امیری بقدرت خود حکومت کند و جمهوری آن است که خودمختار حکومت کند به طیب آنکه افراد قوم و یا توسط سلطان منتخب از حالت انتظام و اختلاف باشد بوضع قوانین و لیکن رئیس و حاکم معین داشته باشند برای اجرای قوانین و آن حکومتهای مستقله و مروثی نباشد سلطنت آن است که حکومت بدست یک نفس رئیس همه آزادی و خلق باشد منتقل شود پس اگر قدرت غیر محدود و بلا معارض باشد آن را سلطنت مطلقه و مستقله گویند و اگر قدرت و تسلط محدود و محصور باشد بر طبق شروط و معاهداتی که فیما بین سلطان و رعیت داخله است و مجلس منتخبه منعقده کسانی از اعضای خلق

[illegible]

سلاطین هم این طریقه را وضع نموده اند عددش بیش از ۲۰۰ کرور

[illegible]

مثل عظام و اصداف بعضی دیگر مواد متحجره اند و اجزای حیوانی آنها بمواد ارضیه و معدنیه مبدل شده و بعضی دیگر نقوش نباتات و حیوانات بر احجار است خاک او لیس بعد از آن طبقه سنگهایی است که تکوین انسان را ملحق نشده و در اعماق زمین از آب یا به واسطه آثار کوه و مبطی تخته های این بنیان قدیم تمام عشره زمین چنان معلوم میشود که در آن وقت هنوز هیچ

[illegible]

در طبقات سفلیه بعضی از آن نباتات قدیمه است که کوفی معدنی زغال سنگی است معروف به ... و مردم بسیار از آن منافع و فایده برند و در ورطه آنها اعلاقش آن چیزی حیوانات فراوان است بخصوص صدف نکه و بعضی حیوانات بسیار عظیم و در آب مهیب اکثر آنها در این دوره موجود نیست دو صنف حیوانات بسیار عظیم ... و در آن وقت بسیار ... از این طبقه مرتبه مزبوره همان است بعد از آن ... اکثر درختان و درگیاه آن از آنجا که دوره ماهیان قوی هیکل ... و دم دار ... معروف به ... سنبله دار بیشتر است

.... ۵۸۷۵۰۰ کیلوگرم و دلیل حرارت آنچه در بطن زمین حرارت مخصوص به زمین هم است و هیچ تعلق بحرارت آفتاب و هر چند بیشتر در اعماق زمین فرو رویم مقدار آن حرارت بنسبت بیشتر می افزاید و دلیل سیم ظهور جبال آتش فشان است و خروج چشمه های آب گرم اما طبقه خارجی را بعضی ضخامت متصل تا چند فرسخ تخمین زده اند و این آتش فشان ... بعضی مواد از بطن زمین خارج شده و دقت در آنها به ... و علما بر این چنین ... جبال ... از اجتماع ... طبقه خارجی است به سبب قیام و خروج آن طبقات دوره ... است و ارتفاع جبال ... نموده باشند معلوم نیست ... در اعماق زمین فرو رفته باشند مثلاً ... تخمین ... در اعماق زمین ... غیر ... حیوانات طبقه مختلفه ... و ... کوه ... بعضی مواضع موازی است افقی ... بسیار

[illegible]

کشتزره جهار ... این بسیار عظیم ... اشباه آنها مقبوضه نیست و اعضاشان لگرگری وآب و اشتر بر سر باز معروف است
باپلیوزیوم و دیگر ددان اعظام ... قیمتی زخیز را یافته اند معروفست به ماموت و عدد شعبه‌ها مهزاران ازآنها در
تحت جمیع آفاق دیده شده و عاج آنها هنوز درشهای آسیا صحیح و درست باقی مانده و آیات الکاره معتبری هستند

[illegible]

[illegible] و در بعضی مواضع مخلوطات بارگیها و سنگهائی که از زمان نوحی می‌نشینند و در مواضع دیگر با مواد ...
از جبال آتش‌فشان خارج میشوند

ذر ح بار صطلحات که مربوط بتضاریس زمین است — در روی زمین هر جا زمین مسطح و هموار است و وسیع است آنرا دشت گویند
و آن بر چند نوع است بعضی بسیار حاصلخیز و برومند هستند و برخی بسیار جبال و جنگل که حاصل آنها خارهای درشت یا مصرف است
یا ریگزار و شوره زارند و این قسم را کویر و هامون خوانند و صحرا — و اگر در جنس ماپایا آبی و عمارت و سبزه یافت شود آنرا واحه میگویند
گویند — زمینهای برجسته بلند را کوه و جبل گویند — و اعظم آنها بیش از هزار ذرع از کف دریا ارتفاع دارند و آنها را چندان
بلند نباشند تپه و تل و پشته — و نقطه ارفع کوه را قله و راس و ذروه گویند — و اگر رؤس مخروطی شکل است و از آن بکانا گویند و طرف

[illegible]

١٦٤

و بیشتر در دامنه کوه و بسیار ظاهر شود و چون طبیعتاً میل به پستی کند در حالت جریان از آن چشمه نهری توجه ... اگر چه ان
عریض و عمیق باشد بحری گویند و اگر طولانی باشد و بدریا وارد شود رود و شط و آنهر گویند و اگر کوچکتر از رود باشد و در آن وارد شود رودخانه
و نهر و پاره رودخانه‌ها بحر فلان شود ... عمیقتر نیست ... رود ... آنها را نهر گوئیم و ... آب جاریکه بتوان کشتی بر روی آن
راند جهت نهر گوئیم — از کف دریاها و سواره بخار برخیزد و بادها از اطراف میبرد و در اعالی جو متکاثف شده ابر بوجود
میاید و برف و باران از آن حاصل شود برف بر قلل جبال بیشتر انباشته گردد و باران در خلیل و فرج حاک ... جمع شود و بعد
بعنوان رود و نهر جاری شود و بدریا رود — بتکاثف الجهه ... بعنوان تبخیر جزو هوا گردیده شود — بر ... سبب ... باطی

[illegible]

از رود گوئیم و مثل آن زمینهائی را که آبها در رود باشد در بحری وارد شوند منبع و مصب آن بحر گوئیم و در سرحساب
و تپه‌ها و تضاریس اطراف رامنطقه آن منبع گوئیم و خط الراس مرتفعات که فصل مشترک دو منبع متباینه خط تقسیم آبها گوئیم

[illegible]

در بیان حدود و نسبت اروپا

اروپا هرچند از سایر اقسام کره ارض کوچکتر است لکن از حیث تجارت و آبادی و جمعیت و انتظام امر سلطنت و
حکومت از سایر اقسام بزرگتر است و مردمان این کشور با شعور و زیرک و در صنایع کامل و هنرمند و اگرچه
بحسب سردی هوا اکثر محصولات در آنجا بخوبی بعمل نمی‌آید ولی با پرورش ملاك و ترتیب کردن و از سایر مملکات
حمل و نقل نمودن همه چیز فراوان است و در او تربیت میسر است و لیکن اکثر آنها عیسویست و از سایر ملل نیز هستند و در اروپا
معادن طلا و نقره و سنگهای گران بها بسیار کم وجود دارد میوه و غله و شراب آنجا نیکو میشود و اروپا از جهت حیوانات
با فایده گرانبها و بسیار فراوان خیر بسیار دارد و فیل و کرگدن و زرافه و مارهای قوی جثه و حشرات اندرمی آزار
نیز در آن کشور کم است که بعضی نایاب است در درون اروپا از کیپ ... است و ... نیز دماغه
بوغاز ... که در پرتگال است تا سرحد ... روسیه تخمیناً سه هزار و چهارصد میل است
و پهنای اروپا از نارث کیپ یعنی دماغه شمال که در ... است تا کیپ ماتاپان یعنی دماغه
ماتاپان که در جنوب در مملکت یونان است دو هزار و سیصد و نود میل است و اروپا از سه طرف با دریا
محدود است در شمال با دریای آرکتیک و در مغرب با دریای آتلانتیک و در جنوب با دریای مدیترانه

نامیده است از آسیا تا خط مفروض که از جزیره کندیه تا میانه ارخیپلاگو و از آنجا به ... و بحر مرمره
و از آنجا بوغاز قسطنطنیه و سراسر بحر الاسود و دریای ازوف تا دهنه رودخانه دان و از بالای این رودخانه خط سرحد
کشیده میشود بعد از ... مسافت معین و پس از آن عبور میکند یک تنگ ... را تا رود ولگا و این
رودخانه نیز کشیده میشود چندین میلها و پس از آن خط سرحد کشیده میشود سلسله بزرگ که از جبال اورال ... آن جبال
بجانب شمال امتداد دارد و خط سرحد از قلل این جبال تا پایان آن جبال میل میکند و از منتهی الیه آن جبال به خلیج
اوبی است و آن خلیج بمحیط ارکتیک متصل است و اروپا در این زمان به چهارده مملکت بزرگ و چندین
مملکت دیگر تقسیم شده است و آنها هر یکی دولت روسیه و دیگری اطریش و دیگری ترکیه و ...
مشهور گریت بریتن فرنس اسپین پرتگال پروشیه هالند بلجیوم دنمرک و سویدن است و اینها ...
مرتبه از اینها کمترند گریس ... هنوور و رتمبرگ ... سکسانی و سویتزرلند است و چندین مملکت دیگر است
... سلطنت را دارند ولی در قسمت دولت دیگر و در تحت اختیار آن دولت واقعند چنانچه سلطنت بهیمیه
و هنگری جزو سلطنت اوستریه است و سلطنت اسکاتلند و آیرلند انگلند است و جمهوریه کراکو در ... است
یکی ... و دیگری ... یعنی جزایر ... است تا جزایر ... در تحت حمایت دولت انگلیس است

و مملکت هر یک نیز چندین ولایت دارد که مطلق العنان و آزادند و مع‌ذلک در حکم پادشاه آن [illegible] معروف بلند

و آن پادشاه با آنها عهد و پیمان [illegible] و قسمتی از مملکت ایتالیا در تحت اختیار پاپ است و از ولایت ممالک

پایتخت میگویند و یک قسمت بزرگ از اروپا هوای معتدلی دارد و قسمت جنوبی آن کشوره اسپانیا و ایتالیا

و یونان است بسیار گرم میشود و قسمتهای دیگر از محیط از گرمتر است و باقی سرد است و نوع

روئیدن نباتات و حبوبات و از دریای بالتیک تا دریای مدیترانه تمام در موانع غله و میوه و شراب

بسیار و احتیاج به جلب غله و میوه بسیار در تسمیه اروپا چند گفتگو است گویند مأخوذ از اروپا نام است که نام

دختر جمیله پادشاهی بوده که به واسطه لطافت هوا و طراوت اشجار و حسن عمارت آن ملک باسم او موسوم

شده است یا مأخوذ از لفظ اروپ است بمعنی کثرت خلق است چنانچه در اسامی قدیمه اروپا

وسعت و فرنگیان الکنون یوروپ میخوانند و با قوت در مرصع بیان میکند اورپا و هوا اسم قاره است — اروپا معرب اروپ است

[illegible]

[illegible]

الفطیعه کالجزیره فتبین تعنیر اسمها [illegible] والقطعه [illegible] آسیا

در بیان شمه از مملکت سوئدن

سلطنت و حکمرانی سوئیدن ... است که مملکت سوئد خصوصاً در مملکت نارو که البته عموماً و این ولایت در کنار اروپا ... و اقع

و جمعیت سوئدن از شمال و نارو و ... را که ... حساب کرده‌اند ولی حال جمعیت هر دو مملکت چهار میلیان و کسری ... است

و سوئدن در شمال با ولایت ... و در مشرق با خلیج بوتنیه و در جنوب با دریای بالتیک و در مغرب با ولایت نارو محدود است

[illegible]

[illegible]

اول سوئدن برابر بین سوئدن خاص و اقلیم گات لند بیم نارولند چهارم لپلند و لیکن در این بیست و پنج

ولایت تقسیم شده و چهل و شش قصبه خورد و بزرگ محتوی است و مساحت صفحه این ولایت یکصد و شصت و هفتاد

تحفنه سعید و نود و هشت میل مربع انگلیسی است و زمین سوئدن برابر با یازده هزار و پانصد فرسخ انگلیسی است

و نیم میل و کم هزار و چهل فرسخ انگلیسی جهان و اکثر زمین برای غله و زراعت مناسب است ولیکن جوهای

ترمند و ثمرهای ضخیم عظیم و فراوان است که کوهی خصوصاً آهن و مس در آن مملکت فراوان است و در جانب

شمال مملکت زمستان بنهایت سرد است برابر ای جلد شش دوازده بهار تابستان می‌رسد و در تابستان

سه ماه است نباتات بسرعت می‌رویند و تخمها رسیده و میوه‌ها و ... با وجود این سرما هوای سوئدن ... و نزدیکی

سازگار است و در این ... جهت ... و معقول ... ممتاز دارند

و مردمان آنجا نیز غالباً تنومند و زورمند و صحیح المزاج و مردمانش ... و طنازی و جهرهای ... مشهور

آفاق‌اند و مملکت سوئدن از نارو بسلسله جبال عالیه شامخه منفرد است و از جبال و فراز و نشیب در ...

مانند رود بزرگ سوئدن ... و در ... است و دریاچه بزرگ آنجا و نیز و ... است و در ...

و ... یکصد میل طول و ... میل عرض دارد و در دریاچه ونرن ... و ... تقریباً بهای درازی است ولی در عرض ...

و بیست و چهار رودخانه در دریاچه ونرن میریزد ولی از این دریاچه بقدر یکی از رودها بیرون میرود و چند

بحیره کبیر دیگر در آن مملکت است که هیچ آنها معمور از بیابان است و در اطراف این دریاچه‌ها ... بسیار

بر حسن و طراوت و زینت این ولایت میافزاید پایتخت مملکت سوئدن استکهلم است و جمعیت آنجا

تحفنه

تحفنه نود هزار میشود و این شهر بندر خوبی دارد که در وقت داخل شدن با کمال صعوبت ... و این شهر بندر معتبر جزیره

و جنگلهای بسیار شده است که آن جزایر را با جسرها بیکدیگر اتصال داده‌اند و بسیار مستحکم و مطبوع اتفاق افتاده

دارالطباعه ... برای آنها عمارات شده است که ... و ... احتیاج خود را از ... بر طرف

و ... در سعید جهار صد میل راه میافتد و در زمستان ... و راه است ... و ... از ... و ... تعالی ...

در دریا ... و عمارات درون شهر ... که حکمت نامیه عیش و طبیعت غریب است و آن جزایر اهالی در

خانه‌ها محفوظ‌اند و در ... قریب تابستان آن ... آفتاب ... در حالت آنها پیدا میشود ... بدون ...

[illegible]

[illegible]

سویدن معتبر است و اشیائیکه از آنجانب به ممالک دیگر میبرند آهن و مس و تیرهای قوی و کلفت در تجهیز الوار و دیگر
کشتیها مصرف میشود و قیر و قطران و شاه بلوط و روغن ماهی است و اشیائیکه از سایر ممالک به آنجا میبرند غله
و برنج و تنباکو و شکر و قهوه و اقسام شراب و ابریشم است و اهل سویدن بلند قامت و تنومند و صادق
و صاحب هنر و دلیر [illegible] و اراضی آنجا اغلب ریگزار و کوهستانی سخت و اهالیش بسعی بسیار [illegible] کردن
زمین و خرمن بارها و از آب [illegible] نمودن و بار بدوش کشیدن و اهالی این ولایت از زمین
[illegible] هستند و در جوانمردی و شرافت و صداقت و غریب نوازی نظیر ندارند و تفاخر به [illegible]
و رعایا و کسبه بکار خدمت و [illegible] اشتغال دارند و کارخانه‌ها [illegible] در این ولایت
نیست لهذا اگر کسبه آنجا صنایع [illegible] را بازدست بکار میبرند و هیچ [illegible] برای جنگ [illegible]
را غیر از اهل سویدن نبوده و نیست و تمامی آنها در تحت اطاعت پادشاه خود ثابت قدم هستند.

مطلب

شعر قوم اذا الشر ابدی ناجذیه لهم * طاروا الیه زرافات و وحدانا * لا یسألون اخاهم
حین یندبهم * فی النائبات علی ما قال برهانا * و از عجایب ذاتی آن [illegible] آبشارها و جنگلها و
دریاچه‌ها و منارها در این ولایت بسیار است از آن جمله آبشار رودخانه [illegible] است [illegible]
[illegible] بیرون است و غرش آواز او زیاده از آواز رعد زیاده است و در حقیقه در غرائب دنیا [illegible]

و در عالم

و در این عالم آشکارا شده است و مملکتی [illegible] با این وسعت بسیار کم جمعیت و کم سکنه است و غالب آنچه از
[illegible] و غیره دارا است علوم و صنایع [illegible] منور [illegible] خصوصا [illegible] موسیقی و در این کار اصرار [illegible] آنجا
[illegible] است [illegible] در این ولایت [illegible] هر که [illegible] دارای [illegible] علم
[illegible] حکیم مشهور لینیوس [illegible] علم نباتات از اهل سویدن و مولد او آنجا است
[illegible] تاریخ [illegible] مشهور است در سویدن [illegible] دانست [illegible] آفتاب در نیمه
تابستان [illegible] ساعت [illegible] افق است و چند [illegible] و در زمستان [illegible] روزها [illegible] آفتاب
[illegible] افق [illegible] و این ظرف [illegible] ثابت [illegible] در اعماق
[illegible] بازار [illegible] جنگ [illegible] دلیر [illegible] قوی [illegible]

باب پنجم در بیان مملکت ناروی که جزو سلطنت [illegible]
[illegible]
و جنگلهای انبوه باشکوه و منارهای [illegible] دریای [illegible] هزار است بر [illegible] و جنگلهای [illegible]

و اهل آنجا خاصه صحرانشینان [illegible] کوهستانی [illegible] و هوای آنجا هر چند در زمستان دراز [illegible] سرد و [illegible] است
ولی در تابستان کوتاه نیز بسیار گرم میشود و در هر حالت بمزاج [illegible] سازگار [illegible] عمر است و قصبه [illegible] ناروی
کریستیانا است که پایتخت آن ولایت است و مذهب اهل ناروی مثل سویدن پروتستان لوتر است و اهل
ناروی شراب بسیار مینوشند و با وطن خود میل بسیار [illegible] غریب و مهمان را دوست میدارند و ناروی [illegible] تاریخ
در تصرف دولت دنمارک بود و در ۱۸۱۵ بدولت سویدن واگذار کردند و قبلیکه سلاطین اروپا فنلاند را [illegible] از
سویدن انتزاع کرده بدولت روسیه واگذار کردند و حیوانات دشتی ناروی گوزن [illegible] و [illegible] و خرس و گرگ

[illegible] مملکت لاپلاند که جزو ممالک سویدن است [illegible]

در [illegible]

از چهار [illegible] زیادتر است و [illegible] بسمت [illegible] و [illegible] روشن [illegible] میشود و در موسم
[illegible] آفتاب در میان آنها [illegible] است [illegible] کاری [illegible] آنها [illegible]
[illegible] آنها [illegible] و [illegible] ارتفاع آن [illegible]
و در زمستان روی آن خانه‌ها را [illegible] و در تابستان با پوست [illegible] و در خود آنها [illegible]
[illegible] آنها نیز [illegible] و کمربند خود را [illegible]
و کارد و آلت آتش افروختن و [illegible] و سایر مایحتاج خود را از کمربند آویزان میکنند و زنهای آنها [illegible] مردها

[illegible]

و دیگری قصبه [illegible] است [illegible] در سر همان خلیج [illegible] در [illegible]

ترف قسمی از ... که او را
فرو بعد از ... خشک شد
... او را ...
... در ... است
نیمه ... که ... کرد
... ترتیب ...

و اوج است و این قصبه بجای است که طیلسان جان فرانسه در آنجا به عمود بافت که به درجه فلکی در ۱۳۴۶ اسحی ... شده
و در این قصبه روکسیه و پلند و ماروری و سویدن با جزیره معاملۀ تجارت دوست و سایر جمعه ... در میانه دائره قطبی
واقع شده و لهذا در آن ولایت فقط در زمستان هفت هفته متوالی پائین افق است و همچنین در فصل تابستان باز هفت
هفته بالای افق است و هرگز غروب نمیکند و گاه در زمستان از روشنائی ماه و ستارگان و روشنائی آن روز ... نور به ...

[illegible]

... پس طوایف کاث سکنی داشته و پس از آنها طایفه سوئرس و بعضی گوتس و کاسک ... گرفتند یا
طوایف دیگر پس از کاث در آن ولایت مقام داشته اند و آنجا را از هر جهت در تصرف خود گرفته و از
اعیان آن ولایت محسوب شده اند و چنین گویند که سکنه اول اسکندی نویه عموما از طوایف ... هستند
با بنا آمده بعد و بطوایف کاث احتیاج داشته اطاعت مینمودند و از قرار که تاریخ نویس قدیم ...
میکند اول سکنه اسکندی نویه را مسخر کرده است ادین بوده است که یکی از ... است که از ظلم و

[illegible]

تعادت کنند و پس از اطفاء از وزیر روزی در عمارت خود همه بخان و اعیان را دعوت نموده و انواع اطعمه
و اشربه حاضر ساخت و آنها غافل بودند که از آن اذیه را اندیشه در پی است پس از آنکه حاضر شده و بر سر خوان نشستند
پادشاه با خلیفه بزرگ بهانه از مجلس بیرون رفتند بعد از لحظه با جمعی ... و مسلح باز آمدند از اسباف
خوان حاضر ... پریشان شده چنگال میز ... تا ... بر سر کسی ...

[illegible]

در گهواره خود خوابیده و صنایع و علوم از دست رفته بود و دائما نزاع در میان خلفا و نجبا و اعیان ...
و خوانین ... میشد و همه برای آن بود که برتری بر یکدیگر میخواستند و طالب ... بعد و پادشاه هر ...
قبیله منفق میگردید و در حالت صلح و جنگ رعیت بیچاره پایمال میشد و با وجود ... از جهة
همسایگان خارجی هم ... چنانچه ... فرصت شمرده ... حمله ... در این وقت ...

[illegible]

کشیده و باعث اشتهار و افتخار خودمان و حشمت و اعتبار مملکت سوئدیان گردید و آیین لوثر را در این مملکت رواج
داد و در هزار و پانصد و شصت مسیحی وفات یافت و نام نیک گذاشت و اریکس تین خونخوار بجهة
ظلم و جفای ذاتی خود آخر الامر از سلطنت بی بهره گردید و لقب نیز شمال را با و ماندند و او در ایام صغر
و شباب نیز باخلاق ذمیمه و شرارت و خبث سیرت اتصاف داشت چنانکه دوستان

[illegible]

[illegible]

برادرش بهمرسانیده او را حبس فرمود و در سیاه چاله انداخته از روزنه نان و آب با و میدادند و میگرد
خورد اندامی با او رفیق بود و بر جمهی از شکریانش همیشه از آزر وزان با او صحبت میداشت
و او را تسلی میداد و این تسلیه بر تصلیهٔ غیرت او میافزود و از شدت غیظ هیچ جوابی نمیداد
شعر لا تظهرن لعاذل او عاذر * حالیک فی السراء و الضراء * فلرحمة المتوجعین حرارة *
فی القلب مثل شماتة الاعداء * و با این حالت یازده سال در زندان بود تا فردریک عمویش پس ازاد

[illegible]

با الاخره برادر شور برو داو را در ۱۵۶۰ از سلطنت خلع کرده بزندانش فرستادند و در آنجا وفات کرد و برادر او
جان سیم بر تخت نشست و سعیها نمود تا پسر خود سیجیسمونذ را در تخت مملکت پولند در ۱۵۸۷ متمکن ساخت
و پس از جان سیم او را با برادر چارلس بیعت کرده در هزار و پانصد و ... بسریر سلطنت عروج نمود ... استقلال جد او را

[illegible]

گشته زن وا و بر ولایت فرنگونیه غالب آمد و لشکر جرمن را از ولایت مکلنبرگ بیرون کرده و
خاندان آستریه متزلزل گردید تا تیلی که از جنرالهای معروف بود فرستادند و بار جنگ را بنهایت رسانید ولی
زخم منکری بسته و پس و زار عارض شده بهمان زخم در میدان جنگ در ۱۶۳۲ در گذشت بعد از او
دخترش کرستینا که عاقله و کامله بود پادشاه شده و چون مذهب رومن کتولیک را اختیار داشت

[illegible]

دنمرک و سویز و روسیه مخاصمه آغاز کرد و سلاطین متعهد و متفق عهد مساوات بسته بر او حمله ور گردیدند
و آن پادشاه با آنها برابری کرده و از کشتی اول بجزیره زلند فرود آمد کوپن هاگن را محاصره نمود
محصورین تنگ آمدند و پادشاه دنمرک از در صلح درآمده شرط و قرار را تفویض نمود و در این هنگام
بطر کبیر سویز روسیه انگریه را تاخت کرده و با چند هزار نفر نارو را محاصره نموده و سپاه سویدن

[illegible]

و پادشاه پولند اکستش را معزول کرده استانیس لاس را سلطان کرد و فتوحات بزرگ
نمود

نمود و اشخاص بزرگ اروپا مدح او را می‌نمودند لکن درشتخویی او را از اصلاح و التیام جنگها مانع شد
و هر تیر بخیال عزل بطر کبیر از سلطنت فتاده بطرف روسیه رفت و آنها را از پولند بیرون کرد تا روسیه تعاقب نمود
و در همه جنگها مظفر گردید و بطر کبیر تکلیف صلح کرد چارلس گفت من با بطر در مسکو صلح خواهم کرد بطر بعد از این
جواب گفت برادرم چارلس خیال دارد مثل اسکندر کارهای بزرگ کند ولکن در من افعال دارا نخواهد یافت

[illegible]

و در ۱۷۱۸ او [illegible] و او جوان بمنه عاقبت [illegible]
خواهر او الریکا را لئونورا [illegible] بر تخت نشست و سلطنت را بشوهر خود فردریک تفویض داشت و آن

و آن هنگام در سال ۱۷۲۱ او فوت کرد و چون وارثی در مملکت نبود شاهزاده هالستین را که او از نفس فردریک نام داشت
جانشین [illegible] پادشاهی [illegible] در ۱۷۵۱ [illegible] سلطنت [illegible] جلوس کرد و [illegible] با
انقلاب [illegible] پادشاهی کرد و در سال ۱۷۷۱ [illegible] او [illegible] گشت و پسر او گستاو سیم جلوس کرد و جنگها کرد
لکن جنگ او [illegible] تا اینکه [illegible] پس از او گستاو چهارم بسلطنت نشست

[illegible]

در بیان دولت دنمرک

دنمرک ولایت کوچکی است که در جنوب سویدن و ناروی و در سمت شمال [illegible] واقع است
و از جمله قدیم اروپا حساب میشود و اطلاق میشود بر بنینسولا ژوتلند و جزیره زلند و فیونن و جزایر کوچک
غیر مشهور که در بحر بالتیک واقع اند و این مجموع محسوبست بر صفحه‌ای که مربع آن [illegible] هزار و چهارصد و شصت و پنج
میل باشد و متصرفات دنمرک سوای اینها جزایر فروئه و آیسلند است که در محیط شمالی است و جزیره

[illegible]

و نباتات خوب بعمل میآید ولی در قسمت شمالی آنجا چندان زراعت نمیشود و پایتخت
شمالی ژوتلند شهر ویبرگ است که باسم ولایت موسوم است و پایتخت جنوبی شلسویگ است

و پایتخت ها ستین شهر کیل است که نزدیک بحر بالتیک است و قصبات دیگر ها ستین
یکی گلوکستت است و دیگری التونه است که در جنب رودخانه البه واقع است و التونه
بندر تجارت کلانی هند شرقی دنی است و دنمرک از سویدن ناروی گرفت و شونه مشهور است

[illegible]

تقریبا ... است و شهر کوپنهاگن پایتخت دنمرک است که در
جزیره زیلند واقع است که شهری بزرگ و غنی در انجا فراوان است و صد و ده هزار

جمعیت دارد

جمعیت دارد و این شهر بعد از پطرزبرگ بهترین شهرهای طرف شمال است و در شمال شرق لندن واقع
و بعد ... این شهر و لندن بقدر پانصد میل است و در جزیره فیونن علاوه بر تعداد کنار آنجا ... و جزیره
در میان جتلند و زیلند واقع است و این قسمت دریا جدا میسازد فیونن را از جتلند و از ...

[illegible]

خود شان سویدن ... با خود بستم ... سلطنت دنمرک با سلطنت ... است و دین ...

پروتستنت لوتران است که در تحت اختیار شخص خلیفه است و در بعضی ولایات مذهب دیگر
و زبان دنمرک و سویدن و نارویگانیک است و زبان اهل ... مرغوبتر از انها است و جمعیت
دنمرک ... دویست و هشت هزار و دویست و چهار ... حساب کرده اند و مساحت

[illegible]

در جهت ان جبال ... زیاد منظر تیره و مکرر ... و غالب ... این جزیره ...
زمستان انجا شدید و سخت است و در این جزیره چند کوه آتش فشان است که معروف ان جبال

...

... است در شمال جزیره و دیگر هکلا است در جنوب آن و غالبا از این جبال دود و شعله آتش
بفلک اثیر متصاعد میشود و گاهی شعله های عظیم از قلل آنها بیرون میآید و از جبالی که ... جبال بحر ...
و آن ... که ... ایطالیا ... و کوه هکلا معروف تر و مشهور تر است و از ...
آن کوه ... و جوشش میرسد و ... و در سنه ۱۷۸۳ [سال ۱۱۹۲] خروج عظیم و جنبش

[illegible]

در ... انجا گرفته نگاه میدارند و با ... و بهترین ... دنمرک ...
میدهند و ... برای ... این بار ... این جزیره ... و پایتخت ...

شهر انگلیس است ولی اکنون پایتخت آنجا ریکیاویک است نشیمن حاکم است و سکان قدیم
آیسلند از نسل طوایف سن نیو است و از شعبهای طوایف سلت محسوب میشود و خود جزیره را [illegible]
قسمتی از اسکندی ناویه حساب کرده‌اند و این جزیره در سابق مملو از خلق بوده و مردمان معروف داشت
ولی پس از آنکه این جزیره بتصرف ناروی درآمد در سوای انگلند و اسکاتلند و فرانسه و ایرلند [illegible]

[illegible]

طغیان آتش فشان تلف شدند و همچنین حوادث بر اهالی جزیره و ولایت کوچک [illegible]
آیسلند زیاده از حد قدرت و استطاعت است پس از آن حوادث [illegible] خلایق آنجا
بجانب نواحی [illegible] کرده در سوای آنجا بنای آبادی نهاده‌اند و آنکه [illegible]
و در این مدت نیز جمعی [illegible] قدرت داشتند از آن جزیره فرار کرده و معدودی در جبال و مغارات سکنی کردند

و از جبال

و از جبال صحیحه چنین معلوم شده است که [illegible] آن جبال مهلک و جبال مزبور همه بلند
آن جزیره با غبار غلیظ کثیف پوشیده شود و پس از آن از سکنه و معموریت آنجا خیلی کاسته
[illegible] در باب آیسلند و ناروی اتفاق افتاده عدد آنها نقصان یافته است و این جزیره از شمال صفحه
ربع جهت میدانند و سکنه آنجا فزون تر از پنجهزار و پانصد نیست و کوشش متتابع اهالی آنجا از
طبیعتشان بعلامت دوستی و مهمان نوازی هست [illegible] کنند که در آنجا [illegible]

[illegible]

چه لند معنی خاک و زمین آیس بمعنی یخ است [illegible] او تا به نوآبادی گرین لند متعدد [illegible]

که صد و شصت و شش میل و [illegible] معمور گرین لند نود و پنج میل و تا جزایر فرو [illegible]
و بیست میل است و هیچ جزیره از جزایر دریا بقدر این جزیره آب گرم و جبال آتشی ندارد
و ارتفاع کوه هکلا را سه هزار فوت معین کرده‌اند و همیشه با برف مستور است و چشمهای آب
گرم در این جزیره فراوان است و چشمه آب گرم معروف آنجا چشمه گیزر است که معنی او در
لغت آیسلند بمعنی غضبناک و خشمگین است و در انتهای شمال شرقی این جزیره [illegible]

[illegible] ٩٩٢ [illegible]

تطبیق سنوات میلادی با هجری

و ولایت [illegible] است که در جانب شمال واقع شده و معنی لغوی او زمین [illegible]

معلوم شده

معلوم نشده است که جزیره است یا یکی از ارکان [illegible] دارد و از امریکای
شمالی با بوغاز دویس منفرد است و در اقصی شمال نصف کره غربی اتفاق افتاده حد غربی او
بوغاز دویس و حد شمالی او بعضی از محیط غیر معلوم قطب شمالی است و حد شرقی او محیط منجمد
و بوغاز [illegible] است که او را از آیسلند جدا میسازد و حد جنوب شرقی او محیط اتلانتیک است
و یک سلسله از جبال شامخه عالیه در مرکز این ولایت از شمال بجنوب امتداد دارد و در اثنای

[illegible]

[illegible] در دریای حوالی او [illegible] زیاد میشود و [illegible] گرین لند [illegible]

گریس لند را انگلیسها در بابه نهم بید الکفر و در ۱۲۰۸ بجانب آگری کرا شدند و در ۱۸۰۲ انگلیسها شهر اربعو بعد
وسکته سوامی غربی را نیز از بیست هزار افزون تر یافتند و جزایر هند الغرب که در تصرف دولت دنمرک
خلیج کوچک است و از جزایر و رجینی جاب شتوز و گروی ولایت وسیعی است که در سواحل غربیه
افریقا واقعست و از آن ولایت چنین معلوم میشود قلعه و مکانی که در تصرف دولت دنمرک باشد

در بیان دولت دنمرک

این دولت یکی از سلطنتهای بسیار قدیم اروپا است و اول کسیکه بجای سلطنت آن ولایت را گرفت

[illegible]

و از اوصاف کارزار و کبر و دلاوری بسیار کردند و در معرض جنگ و معرکه [illegible]

سیم

مهیج غیرت و شوق باشند میخواهند و جرمی که از شعرا داشتند در سبح طبت و در آن معنی شعرا شیوای
آنها را با اصطلاح خود در ورود ممیسا مینامیدند بزرگان مذهب و معتقدان بودند و آنها حکمرانی واقعه از
داشتند و آن طوائف در سایت آنها از مکانی بمکانی با دواب و مواشی خود نقل و تحویل میکردند
و هر طائفه باسم بزرگ خود موسوم شده اسامی مختلفه بهم رسید چنانچه دیس لیگ انگلیس حت کات

[illegible]

عوض تسریه خود آن ممالک را تصاحب نمود و بعضی مضاف زوج او و ازدواج برد با انگلستان ۱۳۸۷

شده بود و در نفع داش ممکن حال سی رادات و تمام سلطنتی و دولت او باقی شد و رفتار او در الهام
عیبی میدانستند و پس از او جانشینهایش از عهده رفتار و قواعد او بر نیامدند و اتصال کلمه دنمرک
برودی ضایع شده و اهل سویدن یاغی شدند و گشته و کشور از تخت سویدن اشتند و در
زمان مرگ و کریس تین بنیان تجارت کمانی هند شرق شد و دیگر جنگ معظم است در

[illegible]

فتح کرد و در آنجا گنیوت پسر خود را بپادشاهی نشاند و گنیوت بعد از مدتی تاج
پادشاهی انگلیند و دنمرک و ناروی و سویدن را در ۱۰۲۰ مسیحی بر سر گذاشت و او پادشاه
باحشمت بود و پس پسر او هرالد در ۱۰۳۵ بتخت این ممالک نشست و او جانشین خود خواهد بود

نیم از جهان

سه سال از جهانبانی ۹ در ۱۰۳۰ مسیحی وفات کرد پس اهل ولد او هردی گنیوت جانشین شد و او را انگلیس نجوانش
داخله خود آن بر تخت نشاندند ولی از ظلم او نفرت کرده مخالفت او را نمودند و سلطنت او چند ماهی از
سال و در ۱۰۴۲ مسیحی وفات یافت و حکمرانی سلاطین دنی در مملکت انگلند با او ختم شد و لیکن گنیوت را
جوان از انگلند بر بود چنین معلوم است که در انگلند حکمرانی نموده است و لیکن بعضی او را از سلاطین دنی در انگلند
ندانسته دیگر بجز از سلاطین را بعد از آن در دنمرک سلطنت کرد تا نیمه قرن هشتم نیمی کونی اول الکیبات

[illegible]

وبیرو با آنکه ستمکار و خونخوار بود و لیکن در انجال احدی جنان بعد از نتیجه آن نمود [illegible]
بنود چنانچه اگر فرمان قتلی زده و میاعقد را دستخط بگذارد با دار بلند فرمان میکرد که کاش خط نمیدانستم و اگر

سنت داراحای است یکی از جنت میگفته و بعد از آن جنت سرت و دغن سرت او آشکار
گشت شعر اول تو جهان می درکس چون تو نبود آخر تو جهان شدی و کس چنین مباد و جرکات با هنجار
دو دار و صفت برون است مجملا اگر در سال ۴۲ بعد از غیبی به هوای آستانه شهر روم را آتش زده با خاک
یکسان کرد و خود بر بالای برج بلندی ایستاده تماشا میکرد و در آنحالت ذرار این خرابات از آتش شعر میگفت
و میخندید و احدیرا هم تحاشی کردن آتش اذن نداد و پس از او هر جسکه که بود تهمت آن کار را بطایفه

[illegible]

مسماه را با پای زده و بچه او سقط شد و از آن نیز وفات کرد
بهوش آمد و مشغول گریه گشته یافت به حرمه دیگر از آن راه و در آن بزم حاضر بود بعضی رسانید

دارا بحکم

و از آن جمله جوان خوشگلی را مسمی به اسپوروس خواجه کرده و لباس زنانه پوشانیده و در کالسکه خود
نشانیده و به سیر و تفرج میرفت و تماشاخانهها حاضر میشد هر کس او را میشناخت تصور میکرد داده او
ملکه است و هر که میدانست از این حرکت خون جگر میخورد و بدتر از همه با خواهی ابنه ذات روزی

[illegible]

عبث میکرد و گاهی اسبها را بجنگ میانداخت و میخندید و از اعمال قبیحه اش یکی این بوده
مادر کامل مشفقه عاقله خود را باعث الپشایی او بتهمت زنا با خنجر شکم او را پاره کرد و بعضی نوشته اند

[illegible]

و جمعی از امرا باد را به نگهبانی او تعیین نمودند و او بعد از آن جمله امور ملک و ملت منع کرد و با آن
بفکر بلندی که او بود بتعرض نیز و رسانید بتغیرت با آنکه مادر او با پسر ... و مباشرت علیه
سیم اهل نعمی باز آش علاقه او را از بزم حاضر کرده شاه کرد و نیز در حالت مستی رسید خود
شکم اگرچه بسیار را در ... دهمه آن بزم را هلاک کرد و شاه چه با زرش راکوچه با اخت حیل

[illegible]

آنجا نیز شش قبول کرده با جمعی قراولان بقصر او رفته و هر که پیدا بود رد ... از سر آن
ملکه رسید ملکه انحضرت را از خواب و دشمن را بیدار و بیدار القصه یکی از همراهان گرزی بر سر او

زود وایسی نیق

زود وانی شمشیر را از غلاف برکشید ملکه پستان خود را باو نشان داد که گفت ای پسر باین ضربت زن چرا
دیگر ... بطمع ... را شیر داده است تو آن بیچاره را بخندید و ضربت تیغش را بشنو نیز ... او نیز سر
جسد او را آمده اعضای او را ... تماشا میکرد و میگفت هرگز گمان نمیکردم که بدن مادرم این لطافت
باشد پس از آن عمه خود دو مشیه را نیز مسموم ساخت و با شیکه نیز عداوت ورزیده حکم کرد

[illegible]

خبر شد و میگفت من هرگز نمیترسم و خیمه شکم را با خنجر پاره میکرد و مجروح
و از آن پس خانه از ... گریزان میشد و او خندان میشد و با خنجر تیزی که میتواند در افکند
و نفر از جوار تیول عیسی را یکی سینی نسبت بطر و هدیه نسبت بال بود در سال ۶۴ بعد از عیسی

بسهارت رسید سفت بطر را مصلوب بر خته کفت علی در وقت دار کشیدن تابان بود بر سبلد حف او سرش را بپائین کشیدند و سفت پال را سر بریده و در آخر کارش بجائی رسید که از ظلم او نفیر از مرد و زن بر خواست و براو شوریده دار مجلسه سنت دشمنی او را بکلی وصلت قرواد اما کر قتن او در او اجب دانستند و حکم کرده او را اسیر کرده سر او را از میان کار آهنین کر آستر شلدق نان از میان کوچهای روم کشیدند تا هلاک شود و بس از ان

نام کتاب تاریخ

[illegible]

و خسران فرزند و را شهر رها کند و کارهای اندیشه تکاره شیس الان بیاورید از این حالات حواشی

نصف شب

نصف شب بیداری و دیده هم چراغ و کسیکهای در عمارت برکنده شده و شنیده هم ای مملکت کلیه را بزرگی آخته است نموده اند و هر کس را زند و پرستان خود فرمایان مستحق جواب او شده اند و در دار السلطنه بیرون آمده در شهر روم خانه بخانه گردش میکرد و جهت اعانت او کرده اند از جانب کشیده

[illegible]

سنجرانند و مورخین ده بار قتل و غارت برای عیسویون نوشته اند از اولاد نیرو بوده اینها را بوخیق شهر روم متهم داشته جمعی را سر بریده و جمعی را در پوستهای حیوانات و خام کشا و گرفته و سگها

آنها را پاره پاره کرده و برخی را بر دار کشیده بعضی را زنده در آتش افکنده و حکم داده هر کس آنها را یافت بکشد تا اینکه دومیشین بوده که ۹۵ سال بعد از عیسی اینکه عقوبات کرد تا اینکه در سنه ثانی تراجن بوده صد سال بعد از عیسی را اینجا در پادشاهی آذرین بوده صد و بیست سال بعد از عیسی جاه در شهرهای سورس بوده ۹۷ سال بعد از عیسی سار شاه و در حکمرانی تکسی مینیس بوده ۲۳۵ سال بعد از عیسی

[illegible]

جدا کرده شده ایر آنتلاض هستند و امپراطور در لغت انگلیس پادشاه را گویند و در روسیه

امپراطور

امپراطور خوانند و امپراطریس زن او را گویند ضرشاهی بازی و همچنین مردیکه شاهای کسیک از منسوب اند و زنیکه شاهای گوئین مینامند و در زبان لتین مرد پادشاه را ارکس میخوانند و زنیکه پادشاه برجینیا نامند و در عربی ملک و ملکه گویند و اینکه قتل و غارت را در انگلیسی سگوش مینامند

در بیان سلطنت رشیه یعنی روسیه

روسیه بحسب وسعت بزرگترین سلطنت دنیا است و او شامل است بر یک قسمت بزرگی از اروپا و بهمه ممالک شمالی آسیا کشیده و شده است از بحر بالتیک در مغرب تا شمال امریکا در مشرق و حصه از راه [illegible]

[illegible]

یک میلیون و [illegible] ۱۷۰۰۰۰۰ [illegible] ۱۲۵۰۰۰۰ [illegible] ۷۰۰۰۰۰ [illegible]

[illegible] ۳۰۰۰۰۰ [illegible] ۳۵۰۰۰۰ [illegible] ۲۰۰۰۰۰ [illegible] جمهوریهٔ متحده [illegible] ۱۷۰۰۰۰۰ [illegible]

سیصد هزار میل مربع ۲۳۰۰۰۰ شاهنشاهی انگلیس با متصرفات دیگر از ممالک [illegible]

یک میلیون

یک میلیون و یکصد هزار میل مربع ۱۱۰۰۰۰۰ دور اسلام از خلفا و سلاطین پادشاهی ممالک فسیح الارجاء بعضی از سلاطین روم قدیم و ایران قدیم نیز ممالک داشته اند چنانچه در زمان ولید بن عبد الملک اندلس مفتوح شد اسپانیا و تمامی نواحی افریقا و آسیای صغیر و عربستان و ایران [illegible]

[illegible]

تصرف انگلیس است از کل یوروپ یک خمس کمتر است و جزایر دیگر [illegible] انها منضم شود بیش از این است و همچنین شاهنشاهی بزرگی را در کتاب جدید بکمال درستی و تمامی ذکر حاجب [illegible]

چهار میلیون و هشتصد و سی و هشت هزار و نهصد و چهل و دو میل مربع حساب نموده اند در شاهنشاهی جنس آن با تبت و تاتارستان تقریباً پنج میلیون میل مربع وسعت و همچنین شاهنشاهی ایران قدیم نیز البته تقریباً از سه میلیون میل مربع فزونتر بوده است انتهی و روسیه در قسمت اروپا شامل است بر خود روسیه خاص و قسمتی از لهستان و فنلاند و در زمان قسمتی از پولند که از قسمت جدیدا ولایت بسرابیه انضمام شده و یک حصه بزرگی از مولداویه و بسا بقا در [illegible]

[illegible]

دو در جانب جنوب روسیه بلندترین روز زیاده از پانزده ساعت و نیم نمیشود و در جانب شمال آنها آفتاب در فصل تابستان [illegible] اتصال بالای افق است و روسیه در قسمت

قسمت اروپا است منقسم بچهل و هشت حاکم نشین یا ولایت است و این ولایات شامل است با آنهائیکه از عثمانیه و فنلاند و سویدن گرفته است و یازده از این ولایت در شمال و نه در مغرب و ده در جنوب و ده در وسط و هشت در مشرق واقع است و در جغرافی بزرگ در سلطنت روسیه است

[illegible]

عبارت از چهار ترخان است که بکنیبسی ۱۵ اشاره بحر خزر است میرزا... و در اراضی این رودخانه با نفع و دلدیه فروختر از ده هزار میل میشود و تا منبع او ممکن است کشتی در زورق حرکت کند

و این رودخانه دریای خزر را به بحر بالتیک وصل می‌نماید رودخانه دان و قسمتی از اراضی آن همه [illegible]
منبع او از نزدیکی تولا و مسکو است و در بالای مسکو [illegible] و بعد از مشرق و مغرب یک قسمتی و سرحدی از
اروپا و آسیا می‌باشد از روف و در نزدیکی بحر آزوف می‌ریزد و این رودخانه بواسطه آب باران [illegible]
و ان کورسکس و آن کسکس شهرت یافته است و کوه‌های طوالیف مشهور [illegible]

[illegible]

[illegible] بر میخیزد و در پهلوی سمت بطرز بزرگ [illegible] منقسم [illegible] و بخلیج

[illegible]

می‌نشیند و اینجا میشود رودخانه اوبی یا اوب بزرگترین رودخانه سیبریه است و از دریاچه آلتین
برمیخیزد و در نزدیکی مرکز آسیا است و بخلیج [illegible] می‌ریزد و بمحیط از [illegible] وصل است و
اسم او [illegible] بزرگ دارد و [illegible] او را [illegible] می‌گویند یعنی رودخانه بزرگ و برود خانه

[illegible]

در شمال این [illegible] است و او را هکای آبسکون و آبسکون نیز خوانند و هکای مازندران و هکای طبرستان

و [illegible] جرجان و [illegible] آبسکون و دریای خزر نیز نامند و دریایی منفصل از محیط بزرگ [illegible] است
صاحب [illegible] کرانه سمت شمال محدود [illegible] است [illegible] و در مشرق با تاتاریه [illegible] و در
جنوب با ایران و در مغرب با جبال قفقاز و در بند و [illegible] قسمتی از ایران است محیط [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده

کرده است و [illegible] از قسمت [illegible] و آهن و [illegible] در آنجا [illegible] می‌شود
و همه [illegible] سنگ [illegible] و در سیبریه معادن اقسام جواهرات نیز هست و [illegible] وسیع

[illegible]

پایتخت روسیه در زمان [illegible]

[illegible]

و از توابع آن و یکی از جمله مهمات مشهور بزرگ آن دولت و در سمت شرق مسکو است سکنه آنجا
نسبت به آنکه [illegible] ولایت تخمین شود بهر نفری شش صد میل مربع مسافت و همه ممالک روسیه با جمعیت آنجا
اگر حساب شود تقریبا بهره [illegible] نفر یک میل مربع خواهد افتاد و این نسبت باز کمتر از سکنه انگلند است

[illegible]

در روسنای آنها همین است و تصور چنین جای محال است که هیچ جانور در چنین زمین با آن خشکی زمین ها و زحمات

هموار

هموار [illegible] از قسمی برما و دوراند که به ولکا [illegible] و عجب آنکه ولایت
خوش [illegible] راه است روی زمین و هوای آنجا را بهترین هواهای دنیا میشمارند و اهل روسیه [illegible]
مینامند ولکن ثبوت آن بدیر روزها بی‌گفتگو است و عموما بلند قامت و صحیح المزاج اند و در زحمات و

[illegible]

همچنین [illegible] در سمت [illegible] طلوع نشنیده

در بیان مملکت پولند و بلده معروف آن

هرچند دولت پولند امروز از میان رفته و در میان سه دولت اتریه و پروسیه و روسیه تقسیم شده است
ولی اطلاع آن لازم است [illegible] سلطنت بزرگی بوده [illegible] میل درازی و [illegible] میل پهنا داشته و آثار
و روس بر آن استیلا یافته قصبات و قرار در آن طرح نمود و در آخر [illegible]
[illegible]

[illegible]

پولند چندین منجم و حکیم دانا برخواسته است و از مملکت پولند [illegible] تاریخ نقل میشود

غله و مواشی و ابریشم و چوب و قند و معدن و موم است و کارخانجات را از ملایات خارجه با خود میبرد
و انعام و مواشی مولید بسیار خوب میشود و در جنگلهای آنجا اسبهای وحشی و گاو وحشی و گراز و گرگ و گورخر و آهو
فراوان است و گوشت گاو وحشی را اهالی آنجا نمک سود کرده بسیار میخورند و بهترین اغذیه میدانند
و خیلی ... و در بوته طور ملک قسمی از ... است ... و در ... سبز
... و ... اورا ... جمع آوری مینمایند و ... و در جبال بوده

[illegible]

در بیان مملکت جرمنی

جرمنی مملکت وسیع بزرگیست و در ارض شمالیه و پهنایش پانصد میل است حد شمالی او دریای جرمن
و دنمارک و بحر بالتیک و حد مشرق او پروشیه و لهستان و روسیه است و حد جنوبی او جبال آلپس و سویس
زرلند است و حد مغربی او فرانسه و هلند و بلژیک است و در عهدنامه ویینا در ١٨١٥ جرمنی را در میان
شاهزادگان متعهده متفقه قسمت کردند و حال هریک با آزادی حرکت و حکومت دارند و امور
ولایات را مجمع ایشان و وکلا صورت میدهند و در عهدنامه ویینا اسم شاهی از جرمنی افتاده است

[illegible]

... برقرار بود تا در ... التعرض یافت ... تشریح ... بنا ... بود
در جنگ آستر لیتز که متفقه آستریه و روسیه و پروشیه را شکست داد و فورا عهدنامه ... بزرگ ...

و این عهدنامه شاه فرانس پادشاهی جرمنی را منسوخ و متروک ساخته حکام ممالک جرمنی را معزول ساخت
و لقب شاهی آستریه را اختیار نمود و در ... جرمنی ... خوش سیما و لطیف اند و عموم مردم با لباس فاخر ... اند
و مردمان جوانمرد و صادق و غریب نواز ... اعالی آن ... به تکبر و خودفروشی و افتخار را ... زیاد ... اند
و این ... چهار جرمنی ... پادشاه آستریه است و مذهب کاتولیک ... دارد و دیگر ... پروشیه است

[illegible]

... زبان جرمنی است و ... و ... عقاید ... است و در اصطلاح ... و ... چه و جهد ... نمود
و علم ... یعنی ادبیه و ... را ... ساخت و در شهر ... در ١٥١٢ ... و در ...

... ا...

و ... است و ... تبعات در ... و ... و لیوی ... میکرد و مردی حلیم و ... بود ... چهار صد و ... او
جمع ... و ... عمومیت داد ... از ... بود و در ... اصطلاح دین ... داشت ... شخص دانشمندی بود ... و ...
و ... از امثال ... و ... کرد و در ... و ... اصطلاح ... بنا ... و ... زبان ... مقامات ... دارد
و ... او ... برد ... و اصطلاح دین ... جرمن ... طبیعه ... امراج ... هستند

[illegible]

... مملکت آستریه است ... بزرگ ... و در ...

دیگر گونه است و در مملکت بهیمه و گرزرات و پایتخت ایشتیریه است و اینسبرک پایتخت تیرل است
و وسیار جنداں وسیع نیست ولی آباد و معمور است و ویست و هشت هزار نفس دارد و عمارات آن باشکوه و حشمت است
و عثمانیها در ۱۵۸۹ آنجا را محاصره کرده خرابی بسیار رسانیدند و در ثانی در ۱۶۸۳ با لشکر بیکران و بسیار محاصره
محاصره کردند و در این بار جان شاه بیکیسکی پادشاه پولند بحمایت برخواسته شکست فاحشی بدولت عثمانی وارد و آنکه جاهت ی

[illegible]

وان کوه

و آن نوعی حرفی است که مخصوص آن سرزمین است بر صحت قوت آن سرزمین خیر و فراوانت و باکثرة جبار ستان شهرت دارد در بالای ۱۴۸ مسیحی
تا بان سرزمین را باغی نبرد و جنگها کردند و چیان مثل سابق سلطنت مستقله بود و این سنه طغیان کشیده و تسخیر آن سرزمین جبار از
اسبرادطور روس تیمسکوس بیرون خواست و سپاه بار اعظم روسیه غرق است بکوچ بالشکر گران برای مدد موریس و پادشاه پروسیه

[illegible]

و پایتخت آن هوند است که هر کس بندر است و منتظر هزار نفوس مملو و حق آن از فرق مختلفه از اهالی
سکنه و زیبان وار عیسه دو کلیسه و سیرده است و یکی از ملکات این انگلستان و ثیره است و جمع اجناس خیر و خصیب آ و در
تحت تصرف انگلیس است دانمارکیه و از جمله آن لات زرد است و قلعه و حصار محکم ملو و عالی کوهستان است
در خنیهای بسیار اره و خوب است و به های آنجا کلمه با آثار زیتون و تاک و مورد و سرو است و جهها در تپه های ملو

[illegible]

تیرل نیز بعض اوقات او را ابراشتیریه گویند نیز آن سرزمین داده از ملکات معتبر جرمنی است و در دواره سرزمین است
و اینولدیت از صفات فرانسه و ببواریه ویران شد و در عهد نامه پرزبرگ متصرف بواریه در آمد ولکن باز بار سرزمین انتقال
یافت و طمع انولدیت که مصیر و است میر است و ثمر است بر دوازده قصبه و ده قریه و پایتخت آنجا اینسبرگ است
بهیمیه سلطنت معتبر بود و طوش دولت میر و عرض آن که مصیر و باهی است و محصور است بر بوارها و دارای و سدهای

[illegible]

شمال تا جنوب صد و سی میل است و اینمملکت منقسم است بر لیتری ولند نفنی و لند صغیر و در این
قسمت او نامیده شده است بر ذرشنه یعنی روسیه احمر و پایتخت آنجا شهر لمبرک است و نیش
جمهوریه مشهوره بعد و ستابکی از ممالک تجارتگاه معتبر و لیمت آرد و پاشمرده شده و در آن زمان که معامله هند و ستان

بالکانیق

آنجا نصب شده ولکن بس از آنکه اهل پرتگال راه کیپ گود هپ را در سال ۱۴۸۶ یافتند آنجا بندرگاه و تجارت معامله هندوستان
شد و آنجا از درجه اعتبار ساقط و بایطالی و ونیس با تمت آنجا را بنام مملکت موسوم است از روی نظر بسیار عجیب و شگفت بسیار
جیالت و یک قصبه بزرگ است نصف او در دریا و موج ساحت میکند و این شهر بزرگ روی سفت و هفتاد و دو جزیره کوچک
اتفاق و آکر و بهم بیر با نصد بیت و جسر صحن شده است و از انجا تردد و عبور میشود و این شهر دویست هزار نفوس مملو

[illegible]

کسی در دل این شهر یکی از ابنیه رفیعه و بنایات و مانند آن سنت بطرز است و در شهر روم است
و این کلیسا نزد اهل ایطالیا نهایت مشرف است و اعتبار را دارد و طاقهای اشتمال بنای عجیب و بنا میتوان و طیب این بنا
بالفصه فوت تخمینا یکصد و پنجاه ذرع و عرض او دویست فوت یعنی بشصت ذرع و ارتفاع گنبد چهار صد فوت
تقریبا صد و بیست ذرع است و او را از سنگ مرمر سفید ممتاز بنا کرده اند و در بالای بنا او شتری عنبت

را آتش نابره است و کلاه سره تجهه رنها عار زرهی از اهل مسلمان اختراع شده است و از امکانات الحاکمیه کلاه و لباس دیگر خصوص تجهه خانمها و زنهان ترتیب سه انها را نسبت شهر مسلمان ماهر می این زرتش حیا شید یا ان تو آن و وادی است و بطنی رهو خانه بود و اتشده است و با آزرده خانه بدین جهت منقسم میشود و این ولایت بجاهای در طبی وسی میر درینهاست و از جهه غله و میوه و مرتع انجیخ ... بخارج نداده اهل فرانسه در سال ۱۲۹۷ این شهر را مصرف شد و بازار اسلامیه در ۹۹ مسترد داشتند بار میوه و ... و کپه و ... از ملکات ...

[illegible]

و خدیو کیفیت خانچه قضا رازی فرموده ... اعطار ... اوقات ...

را ... این قصیده مطبوع ... ستاره ... سیاس نیلش امد ... شعر را فرموده قصیده چند در جواب جواب قصیده و چند ... بسیار ... بسیار یازده ... شش ... بوده و هنوز قضا بداد

بالکام ...

با تمام رسیده و اخیراً وفات یافت و در وقت مرگ وصیت کرده اشعار او را انتشار ولیکن اشخاص نشده اشعار او را انتشار ... و دیدی از مسودات جمیع کرده ... و از آنجمله ... است و اشعار ... در جاهای خوب است اکثر ناتمام است و در جمیع اکثر اشعارش در بیان ادوات ... در علوم و قوانین ... است و در جمیع اخر عمر خود ... ششم ... ورنکه ... و ... ان ... مریض شده ... و از ... ایتالیا ...

[illegible]

از هم ... و در ... شاهنشاه ... بود ... بوده ... ستون ...
در روسیه ... راه در کتاب ... معتقد ... مملکت ...
شهر ... در تمام ... است ... تقویم البلدان ...
اشعار اهل ... کتاب ... اکثر ... سلطنت ... این سلطنت ...

ولیکن قسمتی از دایره فرنگ نیز هست و وسعت آن بقدر ... است و دو میلیون ... از ... جنوب بقدر ... مصر ... میلیون در ... است جمعیت آن ... سیصد هزار است و ... سیصد هزار ... است ... مذهب ... است و ... ده ... در هر ... فرقه ... و هر ... و ... فرو ... پادشاه و ... است ... و شهر ... پایتخت آن ... است و دیگر ... دو ... و ... و ... در کنار ... جنوب ...

[illegible]

... است و ... نیز ... هزار ... از ... است ... ملک ... و مردم ... و خانه ... دو ... بسیار محترم است و ... اسلامی ... از ... زن گرفته و ... از ... در ...

... ...

و ملک ... در دوران ... و در ... نیز ... است و این ... ... و جبال ... است و در آن جبال معادن ... نیز هست ... هزار نفوس دارد ... است ... و ... است ... دارد ... و ... است
شش هزار نفوس ... و دارالسلطنه ... است و ... ۱۵۲۱ ... است و در ... در

[illegible]

و ازادی ... را ... و ... از ... جانب ...
... و ... را ... و ... از ... از ...

بحر مزبور معمول شده تا آنکه جای رنگی که با بحر و فرات است و نشیب و آنجا بود ظاهر شد و بعد آن و جاری و اطوار جسته رود های احمر مانند شده مانند شتابهای مغرب را پس از آنکه اطلال با طول شمالی بر آنکه پشته بود گذاشت و در ربع اول حقیقت و جانشین های دو شمال شد با من شوکت تخت و تاج و صدر بزرگ خود را نگاه دارد و با لجه ها خشکی را این ولایت بدین قدرت فاران آسیا آید

نادره عجیبه دکتر دیک در کتاب خود از دوربین بلند دولاس تعریف کرده که به مدد آن نظر کرده است از این دوربین در مسافت غیر متناهیه جلوه یافته است که نور طی میکند به مقدار دویست هزار میل را در یک ثانیه و لازم دارد از مسافت از دویست و پنجاه هزار سال شمسی که طی شده است تخمینا برسد و در این ثانیه که تجربه گذشتن این فضای ما بین زمین و اجرام دورترین نقطه که این دوربین میبیند آنچه است و جه بسیار عجیب است فهم آدمی از دریافت حساب این اوقات بزرگ بسی عاجز است از دریافت ظهور نور کوکب در پس از چندین هزار سال ظاهر خواهد شد یا بیشتر از آن باشد یک میلیان و صد میلیان و از دوربین اول راس دولکوئی بلند شده است در باب ۶۹ ذکر شده است والبته مراد از دورترین نقطه دورترین سیاره خواهد بود منه از تقویم ینگی دنیا ترجمه شده که در انگلیس مرتبه اول از دوربین بلند تر است و مرتبه بلند دار اول بالاتر است و مرتبه دویم از بلند دار بالاتر است ع

غریبه در تقویم ینگی دنیا نوشته قرض دولت انگلیس را در ۵ جمادی ۲ ۱۸۵۲ مسیحی مطابق ۹ [illegible] ۱۲۷۰ هجری است معین که ۳۸۶۰۷۶۱۱۳۰ دلار نعبه و هر دو دلار چهار شلنگ و شش پنس است که چهار هزار و نوزده شاهی است و تقریبا هر دو پنجهزار است که موافق تومان ۱۹۳۳۸۰۵۶۵ از اعتبار است که یکهزار و نهصد و سی میلیان و سیصد و هشتاد هزار و پانصد و شصت و پنج تومان است ع

شهور فرنگی ۱ جینیواری ۲ فبرواری ۳ مرچ ۴ اپریل ۵ می ۶ جون ۷ جولای ۸ اگست ۹ سپتمبر

۳۱ روز ۲۸ روز ۳۱ روز ۳۰ روز ۳۱ روز ۳۰ روز ۳۱ روز ۳۱ روز ۳۰ روز

۱۰ اکتوبر ۱۱ نومبر ۱۲ دسمبر

۳۱ روز ۳۰ روز ۳۱ روز

به این ترتیب از استخوان شست دست حساب کرد به شیب از استخوان به ریگر و هرچه به استخوان رسید ۳۱ روز

و هرچه در بین دو استخوان رسید ۳۰ روز مگر فبرواری که گاهی ۲۸ روز و گاهی ۲۹ روز است ...

ایضاً

[illegible]

[illegible]

وقت در اصطلاح انگلیس منبر باشد و مسیح ... و هر وقت را به دوازده ... قسمت کرده‌اند و هر ...

مقدار از ... است ... که جغرافی ... تاریخ ... از علوم ...

... از جغرافیا هیئت و تخطیط ارض و از تاریخ ... در حقیقه

... در ... و مغایر ... مورخ این کتاب ... جم و ... جغرافیا را هم ... تاریخ

احوال و ... را به زبان انگلیسی حکایت کرده در ۱۸۵۴ مسیحی مطابق سنه ۱۲۷۰ هجری ... تقسیم شده است

نام صاحب ... تاریخ که ... ۱۲۷۰

[illegible]

جغرافیا ... برای تاریخ قرار داده ... از عهد ... کبیر است و در ... تعیین است

تا زمان فتح ... و در وسط ... فتح نموده و تاریخ ... قسمت نموده آن یکی

... تاریخ ... و از آن جهت ... عالیات

[illegible]

و بعد ... فهم ... در تاریخ ... نوع آن با جهان ... قسمت و طوایف ... آن‌ها

... و تجارت رواج گرفت و طوایف ... شهرت ... صفحه‌ها ... عبارت ... است

... از ... ابتدا استخراج ...

... بعضی ... اوقات ... عجیبه ... خلق شده ...

[illegible]

مطلب

دیشه تا آخر مذهب رومیان شد تعبیه رسم های فرنگ این است که اگر امری در برابر درباره ریاست قبر انان فقه بهمین لفظ
تعبیر میکنند و اگر قطع بر برتر سطوره مخصوصه بر آسمه باشد و احتمال حذف برود تعبیر میکنند بر آنقدر جه ریاست و این امر اصطلاح است
و اند شاید هم فی الاصطلاح برآنکه لفظ جیا کرنی یونانی است و جیا بمعنی ارض و کرفی بمعنی تخطیط و تحریر است و بعضی اورا از جمله علم
ریاضی شمرده اند و حال آنکه از فنون طبیعی است و موضوع آن کره ارض و مابراست که کره و جغرافیا شود کانس تس تیق

[illegible]

و او در اوز علی سنهان سخت و او در شهر بزرگ مبیاف و بعد از رشد با عربی جنگ کرده غلبه یافت
و پدر خود سوری را از عتبه اظهار کرد و او در صدد هلاک پسر اکبر و پسر آگاه شده در مقام انتقام پدر خود

رادیدال

در اوان تی اور اخور ده بعد بر آمده بر تخت سلطنت ... نشسته و آنها معزول کرده از زیر ... امرای خفت حکومت او را برادران
قسمت کرده و به بنیبول حکومت ... و به ... حکومت ... و خود جوبیر بالک ... اقتدار او ... کرد
... و ... فرزندان خود ... و ... وفات ... رب الارباب گشت
و فرزندان را ... و کار مملکتی وا گذار کرده ... و ... آن دیگران ... از حیث ... عقیده ...

[illegible]

بادشاه آخر اسیریه و بابیلون است از سلسله ... که معتبر به باسم نمرود خوانده شده است
و او بسیار قاهر و ظالم بود و از ... لشکر برانگیخته کشیده و سردار ... تاب مقاومت ... رعیت نیز بر او شوریده

انا ... ۱۸

و او در عمارت خود ... فراوان جمع کرده عیال و حرم و خواجه ها خود را در جای بازداشت و جمیع جواهرات و ... و ...
و اسباب سلطنت و اثاث البیت خود را که از چندین قرون داشت در ... با کسان خود آتش زد و خود هم با ... رفته
محترق و خاکستر شد و این واقعه در هشتصد و ... سال قبل از ولادت حضرت عیسی ... بوده و در تاریخ ... آتش ...
در آتش سوختند ... بوده است و ... التحقیق قیمت آنها یکهزار ... و هزار هزار ... بوده است ... و ...
طلای پول ... میشود که هر جائی ... کروره و هر ... در انگلیس ... مرکان ... رواج ایران است و ... ربع ... شهر ... است

[illegible]

... تاریخ ... سرش ... بزرگ که از سلاطین ایران است در ممالک شرقی ... و باره ممالک عظیمه ... است
و بتدریج ممالک ... لشکر کشیده شهر بابلیون را محاصره کرد و بعد از ... محاصره ... نهرهای فرات را ... از شهر ... گذشت

حفظ ... نده

سیروس

مطلب
لحمی تاریکی

... و ... ضبط ... و ... دربار ... تعبیرات ... شنیده بودند ... که بعد ... باشاه ... بادشاه
آن شهر و اتباع او را کشته و سیروس به ممالک آسیا را او در تحت ... آورده و در آخر جنگ با میرس ... روانه
کرده و سیروس شکست یافته گرفتار زن و آن ملکه به ... سر خود ... لشکریان سیروس کشته شده بود ... سر او را بریده
... آنچه ... گفت ... از خون خوردن سیر ... و اهل یوروپ سیروس را ... و ...

[illegible]

مطلب
... برادر کمبیزس

و ... از سرداران ایرانی ... هزار ... عرض ... و ... لشکر ... قرار ... شد
سوار شده ... رمان ... و این جنگ چهارصد ... سال قبل از عیسی ... پس از او ... بیرون آمد ...

در سلطان است و از ادغیه رو مؤس است و روتمیه نیز ضبط کرده اند

و فلسطین است

و فلسطین است با تخت ریش سردار دولت جمهوریه روم است و قبل از جولیوس قیصر این بعد است و بعد نیز با قیصر این در
ملکه از نیز انک داشت و او از روم برای تسخیر مشرق زمین بریان آمد و در بیست سال شامات و جودیه و عراق عرب و جزیرة العرب
و ارمنیه و دیار بکر را تصرف کرده به روم مراجعت کرده و در این سفر پانزده مملکت و هشتصد شهر و نزار قلعه فتح کرده و چندین تن از
سلاطین ملوک که با سم او و به رسم فرا در روز ورود به روم در رکاب او پیاده با دخره با من او و قیصر کار بجایی رسانید و ...
کشید و از قوت روم آخر به سوقت جنگ با سردار ... دیگر ... یکی ممالک مشرق و دیگری ممالک مغرب را ...

در کتب سماوی صورت خلقت آسمان و زمین به تفصیل معلوم شده است و تا زمانی نیز بعضی از زمین ظاهر شده و کسی نورد آن قدیم به هیچ وجه
بر آنها آگاهی نداشته از آنها یکی امریکا است و یکی استرالیا است و یکی پولی نزیا است و نیز از بسیار متعارف که از کرات
و در بحر باسفیک اتفاق افتاده و زمین اکنون به حسب اصطلاح بر پنج حصه بزرگ قسمت شده است اوروپ آسیا افریقا
امریکا استرالیا و آن سه حصه را متقدمین آگاهی داشته اند الدنیا القدیمه گویند و تعبیر دنیای عتیق و امریکا را نو دنیا گویند

در خشکی شش جزء جمیع ممالک و ولایات و بلاد در قسمت شده از حصه دیگر جزیره است و دریاها و ...
و آنچه احاطه کرده عبارت از یک حصه خشکی خواه بزرگ و خواه کوچک از همه سمت با آب محصور است حصه دیگر ...

دنباله ...

از لیک جمیع از خشکی از همه طرف آب او را احاطه کرده است مگر از یک سمت با خشکی ملحق باشد آنرا شبه جزیره گویند
و او را شبه الجزیره میگویند و نیز عبارت از یک تنگه باریکی از خشکی که آن خشکی را به دریا ملحق میکند
و برای بوغاز هم میگویند و او را عنق الارض نیز تعبیر کرده اند و تنگی میان دو رود بزرگ را نیز گویند و آب نیز

رود بزرگ را ... گویند و ان چشمه و کوه ... رود ... جاری ... کنار ... ادا ... جریان ...
جنس و نیز میگویند و در جریان ... رود را اش ... و ... رود را ... گویند و چنین است ... از دریا ... گویند

و بهم تر از بو غاز باشد و آن جائی که در رودخانه در ان با بکیر یکدیگر صعب شود آنجا را کان ملکیش خوانند یعنی مجمع النهرین و جنگش نیز گویند
و رودخانه را از بندری و کوه به سمت و تندی ریخته شود او را کاتاراگت و دال گویند یعنی آبشار اگر کم است و او را آبشار کوچک گویند
و منبع سلقه را در عربی منبع و عین و در فارسی چشمه گویند و منابع اکثر رودخانه ها در کوه ها است ولی چندین رودخانه از نهر است و از
دریاچه ها جریان میکند و سمت راست و چپ رودخانه آن سمت راست و چپ شخصی است که از منبع رودخانه بجانب دهان او حرکت
کند و مراد از دهان رودخانه جائی است که به دریا منصب شود و سمت علیای رودخانه آن است که منبع او نزدیکتر است و سمت سفلای آن

[illegible]

کثیر میشود و بعضی از آنها ارتفاع دارد که دایم از آب بیرون است و بعضی در عمارت جزر علیای طاهر گشته و بعضی
بجهة کثرت عمق علیای همیشه در آب پنهان است و زمین پست فرو رفته و وسیع را لو لند گویند یعنی اراضی منخفضه

و در عربی

و در عربی وادی نامند و آن وقتی دیگر مشتراد خند و لی اصطلاح فی الجمله تفاوت دارد یعنی فج و فجوه و در فارسی دره گویند
عبارت است از پستی و کاوی و صفحه از زمین و از نشیب و فراز زمین و کوهها پیدا میشود و آن دره را گویند و رودخانه یا جوئی
از میان او گذرد و در اطراف رودخانه یا جوی فی الجمله وسعتی باشد از هر طرف برابری آن رودخانه امتداد داشته باشد
و اگر آب از میان آن دره گذرد او را وادی میخوانند و هر گاه نشیب آن دره زمین هموار باشد او را باتم میخوانند

[illegible]

و آن نیز ریگستانی و سنگستانی است و در عربی بر و قفار و مهمه گویند و چندین اسم دیگر نیز دارد

و در فارسی بیابان و در عربی بادیه گویند و امواج آب دریا تعبیر میشود عبارت از آن مقدار زمین است که در توجه بانی
خدا بزرگ باشد و خدا کوچک و جنس بیابان در اروپا بسیار کم است ولی در آسیا و افریقا و امریکا بسیار است و این بیابانها
در اقلیمهای بزرگ و کوچکی است با نیه است و ابهار بزرگ از دریاها در بیابانها در مکلح است و بیابان مکلح همان است که در
جزایر واقع است و بیابانها در سردسیر را که خالی از سکنه و نوحیه و چمن است از بعضی قسم است و آنها را بیداری و شوره ها میگویند
و روئیده و در او هلاک شود و منبع نشان نیابید برای تن تر بی قسمتی از خلیج را گویند که در اراضی میان دریا امتداد

[illegible]

و در این کتاب از صخرهای عظیمه سیاه گفته دار یک مثل برج و بنه اشارات از خانه شمس گویند
چندین صخره بزرگ ذره که یک ام داشته باشی آنها را نیز خوانند

دریاب

دریاب اصطلاحات مدنیه و امور رسیه و قوانین ملکیه در اقسام ارض تنزل امور را گویند که از الی مملکت رجوع شود
رجوع داشته باشد خاکم تنزل و از آن حکومت را گویند که در داخل مملکت واقع شود و از الی شهر یا مملکت باخود داشته باشد
امورئی را گویند که بدول خارجه رجوع داشته باشد و مراد دولت را خواهند
و او عبارت است از مملکت و دولت مملکت یا شخص معروف و ملکی لقب ... اکنون این لفظ بر انگریس و به کمپنیک
دو ... اختصاص یافته است آنچه دولت و کشور را گویند که در تحت حکومت امپراطور یعنی شاهنشاه باشد

[illegible]

فتح به میکند اوراز نیز امپراطور خوانند خاکم نیز ... بود ... فتح ...
و از زمان پادشاه سعید را در ۲۷ رجب ۱۷۰۹ انگلند فاحش ساخت ...

تا اجازه از ارسپیکای جنود از حال یک روما و برابری دارد حاصل کند یا در مملکت دولت و قدرت اقتدار داشته باشد

کینگ دوم اطلاق میشود بهر مملکت و حکمران او لقب شاهی داشته باشد با لفظ سالار معنی او باشد شیرخان در میان

ترکمان و کارمیاعی شاهنشاه نیز استعمال میشود از قبیل دولت دارد بر خلق بسیار در طوایف مختلفه و از رعایت مغرب و بومی

جمعه باشد بر عکس کینگ دوم معنی می بخشد اشتهار امتیاز بسیار را از رعایت وجه باشد و هر چه امپراطور است از او مطلق

الفاتنند مثلاً بقول کینگ دوم اطاعت و مشهور باشد و صاحب قدرت و دولت نیز بود از لقب شاهی رشید قرار دهد

[illegible]

قیصر روم جنرال نیز بیک اضافه کردن وعهد بیقا را وادار نموده

مستقل و انسته و در قصر دمشق شاه بعد از صد لقب شاه را بر نسله و ارامنه تبع سلاطین ترتیب یافته

اروپا بسته ترتیب یکتی و اندر است حکمران انجا لقب رئیس دارند مثل شهزاده و لفظ رئیس نیز از لفظ پرنس

حکومت

حکومت و معنی اول وزیر کبیر است و لقب احترامی است یعنی لقب عمده بر همه سلاطین از خود و بزرگ اطلاق میشود

و اولاد شاهنشاهان و شاهان و اکابر خود سلطانان و شاهان را بر تر در یک پیکنند و رئیس در همه حال مخصوص شاهزاده است در روم

روس و بهرام و اکابر نیز لقب میرشیر دو در انجا مخصوص قان است در ایران متداول است و لفظ کیوش شایع و غیره خانچه لفظ خان

در بعض مخصوص سلاطین شاهزاده بوده و سلاطین صفویه در ایران رواج دادند و باو ملحق میرزا القاب و ماتحت سلف ایشان است

[illegible]

از مکرر تاریخ و در حقیقت سو غلط و تحریف است برادرش در جغرافیا اهالی زنگی یا خلیفه شیش صوم باز

بر مملکت و سعادت و شاهان ملوان و قصبات و در تصرف یک حاکم باشد مثل خراسان و تبریز و فارس را یاد نشن

میسوال لغت کی برای لکهای دارالتعلیم و کارهای در مملکت و کارهای در مکتب و اما غیره اسمای مشهور بر دنیه و شهر و در عمارت

شهر جامع و بزرگ را گویند و عبارت از شهر پر جمعیت و مکانی است و چنین که منزلا و مکتب داشته باشد و در شیب ام

این شهر مشتمل باشد و در انگلیس که صدا و رئیس را امیر گویند و در فرانسه کوشش و در جرمنی برا ووت خوانند و در ایران

و با تخت است و تبریز و اصفهان را جمعیت بسیار دارد و مشهد و قم را احترامات الذیقه بلاد و شهر را علاقه

معروف منشد و این وانه سه بده بلاد بی مسوال لغت توانی نمی بده و کوره در عمارت شهر کینه مرکز متعین بازارات

بحث عالمانه مترجم دانشمند درباره بعضی لغات جغرافیائی وغیره
توضیحات مترجم دانشمند که از اصل مترجم افزوده است

[illegible]

عمارت یعنی حصن و بعض عمارت از مکان محصور کوچکی است و مؤنث یعنی خندق داشته باشد و در تشریف یعنی دیوار

در رقعه

در رقعه و در عربی حصن کبیده داشته باشد و در پیش نیز داشته باشد و دیوار دیگر در رقعه را گویند و از لغاتش با بیشه

آمده پس مراد از عمارت قلعه محکمی است و برج و باره و خندق و خاکریز و جای پناه داشته باشد کسل یعنی

برج عمارت است از خانه محصوری در او جمیع لوازم یک خانوار از بیت و مسکن باشد و منفرد از نیز واقع شده باشد تاور یعنی مناره

دیگر برج عمارت است از بنای بلند مرتفع خواه مدور باشد خواه مربع و از ازمنه بسیار ردیع داشته باشد و در بعضی قلعه را گویند و

در او جمیع لوازم از بیوتات و انبار و غیره باشد و در دولت و انگلیس قلعه کوچک را گویند کمتر جایست و یعنی خندق

[illegible]

شکال محتسبه است دو قسم است یکی ارضی است و او در تر تیزیب گویند و دیگری فلکیست و او را اسپیلیس خط کنند

و لفظ کلوب یعنی کره از کلم یعنی از لفظ کلوتس باخوذ است بمعنی کلوله و کعب است و کره را غیر برکوینده و ان لفظ
مستعمل معروفیست که از دوای آستبناط شده است و کره ارض را کره جغرافی و کره سماوی را کره نجومی نیز خوانند و در کره ارضی
به هیئت ارض را بر اجزا متعدد از ساوقت هر یک بجای خود رسم میکنند و در کره فلکی نیز صور کواکب و بروج و ستارکان هر یک را
هر یک بموضع خود و بعد و قرب یکدیگر چنانچه مشهود است نقش مینمایند و در کره مصنوعه خواه فلکی باشد و خواه ارضی دوایر عظیمه
و صغیره مفروضه را که در فن هیئت و ریاضی مبرهن است میکشند و بر کرات مصنوعه چنین جز ملحق مینمایند که باعث آن

[illegible]

بیت و چهار کمانه را حک مینمایند و یک عقربه یا سوزنی هم دارد که ان ساعات را با دو انگشت مینماید

کواد رنت

کوادرنت آلت آهنی تنود عبارت از ان بر یک ربع قطعه از بربنج است که منقسم است در نود درجه
دیگر بنصف النهار رنجی براه ضرورت داعی شود مری برش کمتش را نهایا نصب میکنند و در آن حسب دایره
افق است که بر کره محیط است که در وقت ضرورت حاضر باشد و این آلت را اکثر اوقات علمای و منجمان
در رصد استعمال میکنند و طرق تحریر اشرق غربا کماکان برقرار از او تشخیص میدهند کمیتش مبنی قطب سا است و مری نیز

[illegible]

سبب او مستعمل نشده و لکن او در خیال حق ان مستقل میشد و در ایکه هم معلم تعریف مجمع
از تفتیش سفیر یعنی کره مصنوعه کمیت بعض اورا با طلس هی نسبت میدهند و بعضی به اطلسی منذر نسبت میدهند

ولایت خلفا للجمهور حق آنها در چندین قرون رو برد و در عوض اختراع آن را کرده اند و در بیان میس یعنی صفحات و نقشها
کویند بنین یک صفحه و یک نقشه عبارتست از صورت و نمایش حصه های مسکونه زمین که مرسوم است در یک صفحه
مسطح و هموار و آن نیز دو قسم است یکی عمومی است یا خصوصی عمومی را صفحات دنیا کویند که ظاهر میکند تمامی صفحه زمین را یا
نصف کره را و این نقشه ایست در یک صفحه مسطح در دو دایره یا در یک نصف کره که یکی از آنها را نصف کره شرقی و دیگر نصف
کره قدیم کویند و دیگر را نصف کره غربی کویند و نقشهای مخصوصه بعینه ظاهر مینمایند بعضی ولایت با ملک مخصوص را
و نقشهای عمومی را آنها کلیه اشتمال ملفوف و ان نقشهائی که بحد مرتبش میشود دریا را در اصطلاح چارت کویند جمع

[illegible]

بحر بست و لکن ملفوف ان کمال ست و در حدود نقشها دائما بطرفین شرقی و غربی نقشه و در جانب طبیعی شمال
بطرفین

بطرف شمال و جنوب وضع میشوند و سواحل دریا راباشیه در نقشها بخط سبز سایه دار و رودخانها را با خطوط باریک دراز
و جنگلها را با اشجار کوچک و جبال را با بنایای سبز افراخته و دریاچها با سواحل سایه دار و جلکها در کنار ها را با نقاط
صغار منتشره متقاربه بیکدیگر تصویر میکنند و سمت جریان آنها رو بجهت دریا چرا با تیرهای کوچک و طرق را با خطوط
مناه منحرفه و شهرهای عظیم را با تیرهای کوچک رسم مینمایند و حصه های سلطنت مرتبش را و آقالیم مسکونه را با خطوط منحنی از یکدیگر ممتاز
مینمایند و بعضی اوقات البلاد مختلفه از یکدیگر امتیاز میدهند و حدود ممالک و ولایات را با نقاط صغار متراکمه طولانی و طولانی
و قصبات بزرگ را علامت صغر و کاهی شکل کلیسا نشان میدهند و ارض ممالک و اقالیم را با حروف کبیره و ولایات

[illegible]

و صفحه زمین را با خطوط مختلفه و دوایر عظیمه و صغیره و اشکال و صور دائمی مشخص نموده اند و کیفیات آنها در
جغرافیا مذکور است و این کیفیات و منافع یا در کره ارضی است یا در کره سماوی که کره ارض صورت از ارض و

بمساحت ارض و مواضع معلومه است و اشکال و ابعاد دریا که چون مختلف است لهذا از سمت آنها قسم است اقل
کرواکرده دبر این قرار قسم طول و درازی قسم عرض و پهنا و جغرافیا را بحسب زمان بر سه قسم منقسم داشته آنهم جغرافیای قدیم
و قسم جغرافیای متوسط قسم جغرافیای جدید ولی بحسب حقیقت و معرفت دو قسم است اول جغرافیای فهدیس قسم دوم جغرافیای
نجومی و جغرافیای قدیم را یونانی و رومیان در آن وقت بنای کرده اند و جغرافیای مقدس محتوی بر کعاس است از
خلقت دنیا تا زمان عیسی ... زمان را او در کتب مقدسه ... تهذیب ... بیان

[illegible]

... وقف ... کند و تحقیم ... و فرض اماکن ... در ... اتفاق ... از

جغرافی

جغرافیای نجومی ... خواص کیفیات کره ارض ... از این جهت زمان ... آنها ...
و کره معلم ... که ... نقطی است و ابتدای ... مهندس و نجومی ... واد ... یک
جسمی را محیط ... از ... صفحه ... نقطه مرکز ... کره
... حرکت ... و ... است ... و از ... محور

[illegible]

کیفیت و ترتیب ... بنگیرند ...
نیز این دوایر فلکی از برای تشخیص بکار مرسوم است و این کره محققه میشود در مواضع مختلفه دنیا بر ...

وهمین دوایر بر سه قسم قسمت میشود یکی کره منتصبه دیگری کره مستقیمه ... آن موضع ... خط استوا
عبور میکند ... قطب ... در افق ... دو قطب ... از این موضع ...
چنین خلقی ... دایره معدل النهار ... روز و شب ... برابر ... است و ستارگان
در ... کره ... طلوع و غروب ... یکسال ...
... یکسال ... نقطه اعتدالین ...
تابستان و زمستان ... بهار و خزان ... آفتاب ... نقطه

[illegible]

و این ... سال ... است ... نقطه ... حرکت اولی

...

بمدار موازی معدل حرکت میکند طلوع میکند و غروب ... قطب شمالی ... سمت
الرأس بود نصف شمالی ظاهر میشود و نصف جنوبی ... قطب جنوبی ... سمت الرأس بود ... حرکت فلک الاعظم ...
... و در خط استوا ... و ... خط استوا ... تابستان ...
زمستان ... است ... آفتاب ... نقطه اعتدال ... تابستان ... سمت الرأس
... و ... نقطه ... است ... نمیشود ... بنسبه ...

[illegible]

... آن حرکات آنها ... کرده اند ... از وسط مرکز ... حرکت میکند

عبور میکند که محور که منتهی الیه هر طرف او دو قطب است با خیر متحرک نقطها که نامیده میشود قطب و نیز معلوم داشته هر در ۲۱ مارچ که اول حمل است و ۲۳ سپتمبر که اول میزان است دایره که فرض میشود با سیر آفتاب همه در یک سمت و بعدی از هر دو قطب و این دایره بنا بر این لازم است که تقسیم کند زمین را در دو قسمت مساوی دارا انجه او را خط استوا گویند و خط معتدل النهار گویند زیرا که وقتیکه آفتاب در او حرکت میکند روز و شب از تمام دنیا مساوی در تمام دنیا قرار میدهد و نیز ملاحظه نموده اند که از ۲۱ حمل که اول سرطان است تا ۲۳ سپتمبر که افق حد ثبت آفتاب حرکت میکند

[illegible]

مسیکند او را دایره قطبی نامند و گر محصور دایره معتدل النهار و در این دایره نصف النهار تعیین

و این دو دایره قطبی هستند قطع شده و زوایای قایمه با دو دایره دیگر که آنها میگذرند از قطبهای معتدلین با عهد الیس قطبهای معتدل النهار و نیز معلوم کرده اند که وقتیکه آفتاب هست در این نقطه از خود هر مردی که از ساکن نقاط اقطب شمال قطب جنوب ساکن شود در چندین ساعات یکدیگر و هم از ملاحظه در او در مکان وقت و این ثابت شده است اختلاف دقایق میکنند که دایره که میگذرد از هر دو قطبهای دنیا که در اول آن دایره را دایره نصف النهار گویند و آن دایره که معنوی هست دایره افق غیر متحرک و مشابه به ثبات خود بر قرار است و دایره افق دایره ایست که دایل میکند حد فاصل بین کره آسمان

[illegible]

در بیان استعمال و دایره و خطوط و دوایر کره ارض کره ارضی که مثال و صورت از صفحه ارض در یک کره مصنوعی باید که در او دریات و مواضع را بحرا عجایب سایب مواضعشان نقش شده است و خطوط و دوایر فلکی نیز در او ثبت کرده اند که در اصل الاعمی ارسم کرده است و دوایر کره از کره فلکی بالای کره ارضی منقش شده یکی قطبی است وان دو اریکی خط استوا است یعنی خطوط ستوا فرضی و دوایر است یکی دو دایره مازه بقطبین معتدل که یکی براس السرطان و دیگری براس الجدی و المیزان یکی دایره حمل و آفتاب و منطقه البروج یکی دایره افق یکی دایره نصف النهار و دوایر کره عموما در عظیمه و صغیره قسمت شده اند و دوایر عظیمه شش است که هایکی تقسیم میکنند زمین را در دو حصه متساوی و نصف کره و دوایر صغیره چهار است قسمت میکنند زمین را در دو حصه غیر متساوی و ان شش دایره

[illegible]

چیزی است که مطابق باشد با محور و باشد به درجات که تعبیه کرده اند که فرض شده است اسم محور را خط قیاس

که زمین بر او حرکت میکند و آن نقطها میگیرد در آنجا محور قایم با خط مفروض در صفحه کره جسم میشود آنها را قطب فرض کرده اند یکی در طرف شمال است که دلالت بطرف شمال آسمان دارد و دیگری دلالت بطرف جنوب آسمان دارد و اگر این محور قایم با خط مفروض به خیال فرض کنیم که از کره ارض خارج شده تا آسمان منعکس شود آنجا نقطها را محیط براو است پس آن دو نقطه منتها الیه آنها دو نقطه قطبهای عالم است تا بانجا که نسبت دارد دنیای ما زیرا که در اطراف این دو نقطه همه اجسام سماوی ظاهر شده و حرکت مینماید

[illegible]

در ذکر قسمت دنیا و این در عرض سالک ۱۸۶۶ و مرتبه اتفاق میافتد یکی در ۲۱ مارچ که اول حمل است و در ۲۳ سپتمبر

و آنرا میزان است و اول را اعتدال ربیعی و دوم را اعتدال خریفی گویند و نیز با هر دایره که محیط بر دایره عظیمه باشد چون مهندسین به سیصد و شصت قسمت تقسیم میکنند و او را درجات گویند و این دایره خط استوا نیز بسیصد و شصت درجه قسمت شده است و هر درجه را بشصت دقیقه و هر دقیقه را بشصت ثانیه و همچنین الی غیر النهایه و مقدار هر درجه از دایره بر اندازه های مختلف است و در پیمایش آن باختلاف اعتبار و ثبوت آن ثابت میشود همه را در اثر تفحص و اندازه هر درجه با این خط استوا و همچنین اندازه هر درجه از همه دوایر عظیمه دیگر در زمین معادل شصت میل جغرافیائی است و تقسیم درجه

[illegible]

نشان میدهند نیز او را که هنگام حرکت کننده است در محیط منحرف و بیان خط منحرف نوبت بشرح میرسد

بهر دوی ایشان و هر گز تجاوز نمیکند و دو دایره این مدار را دو انجا است که این دو دایره را دو دایره ذات الرأس میگویند و انتهای شمالی میگذرند آن دو نقطه انقلابین را دو مدار منطقه حاره و یا محترقه قسمت میکند و او را از منطقه معتدله شمالی جدا میکند که آفتاب میرسد بعد از راس السرطان در ۲۱ جون دو نامیده میشد و نقطه انقلاب صیفی و قبل از انتهای شمالی ملته در خلال این مدار دارند درازترین روز و کوتاه ترین شب را دارند انهائی که در جنوب خط استوا باشند بخلاف آنچه نیز در

[illegible]

نصف النهار بشماره قطعهای سمت الرأس دو مشرق با مغرب و بشماره نصف النهار او را خطوط استوا آنها قطع میکنند خط استوا و سایر مدارات را در زوایای قائمه و نصف النهار را بر دو قسم است

در بیان افق و آن در لغت کنار آسمان را گویند و در عرف منجمین دایره ایست که و افق آن دایره است مرئی و محدود باحد بصر است و آن احاطه دارد بر کره ارض و افق بر دو قسم است یکی حسی و یکی حقیقی و حسی تقسیم میکند زمین و آسمان را دو حصه میکند مرئی را از غیر مرئی اما افق حقیقی آن را اعتبار در اینجا نیز گویند چرا که با افق افلاک نیز تطابق میکند و این افق با اینکه مرکز وی است مقدار و افق حقیقی دایره عظیمه ایست که قسمت میکند زمین را دو حصه برابر و مرکزش با مرکز زمین است و مرکز افق کره ارض گویند و افق حسی دایره صغیره ایست که قسمت میکند زمین را بر دو حصه نابرابر و مرکز افق حقیقی مرکز زمین است و مرکز افق

[illegible]

و آخر راه او از دور نگاه میکند افق مضطرب گردیم و دور بنگرد بیش و اندازه افق جغرافیائی حساب کرده اند بعض امتداد او را تا چهل میل و دیگران تا پنجاه میل گرفته اند و آنهائیکه تا چهل گرفته اند حساب کرده اند

نصف النهار حقیقی از انجا است که آنکه بر راس ساکنین قرار میدهند و نصف النهار علم نیز گویند با سمت مغرب یا سمت مشرق است و نصف النهار حقیقی میگذرد بر طول از آن مبین است تا انتهای آنکه میگذرند دو مدار و در شصت درجه و نصف النهار تقسیم میکند از با بین قطبها و مرکز آفتاب هر یک تغییر است و هیچ وقت بالذات و در بیان نصف النهار را ثابت نموده است نیز خصوصیت دارد بلکه بر نصف النهار را میتوانیم هر فرض کنیم و طی اعتبار کنیم چرا که هر جغرافیائی بر طبق اختیار کرده اند که نخستین نصف النهاری با خط نصف النهار و در تحت آن نصف النهار را از یکی از جزایر کناری

[illegible]

واگر بشمار ... افق بجای است ... نقطه های سمت الراس ولی آنچه که معلوم مخصوص است رسم است ... یکی را مستقیم
دیگر را منحرف و یکی را مداری خوانند و افق مستقیم ... است که سمت الراس او در خط استوا است ... دیگر ... از میان ... چهار نقطه
و قطع میکند خط استوا را ... دایره ... نصف النهار ... نصف النهار ... است و افق منحرف ... است
سمت الراس او کشیده شده است ... خط استوا ... از دو قطب ... و قطع میکند خط استوا را ... افق مداری

[illegible]

میشود ... شش ماه ... ارتفاع قطب ... قطب است
مرتفع شده

مرتفع شده ... افق ... مساوی است ... خط استوا از سمت الراس و افق ... در علم ...
کشف کردن ... قطب ... نصف ... تقسیم ... افق ... است
و در تحت خط استوا شب و روز مساوی است در جانب شمال و جنوب ... عرض ... بر دو ...
شبانه روز ... تا بجائی رسد که شش ماه روز است و شش ماه شب است ... افق ...

[illegible]

از قطبها ... کشیده شده است ... دایره نصف النهار ... در کره ...
حلقه ... ترتیب ... در میان آن حلقه ... است ... حلقه

[illegible]

بجای درجات عرض را ... درجه ... در درجات عرض ... دایره نصف النهار ...
ارتفاع قطب ... خط استوا ... عرض را ... نصف النهار ... است در میان خط استوا و
سمت الراس ... افق و قطب ... نصف ... مطابق ...
... عرض ... نصف النهار ... قطب افق ... قطب معدل
و دایره افق ... ارتفاع قطب معدل ... عرض ... نصف النهار ...

[illegible]

مرکز او ... این مختلف ... گاهی دوازده ساعت و گاهی کمتر و گاهی بیشتر است ...

قطبین

قطبین ... است ... جغرافیائی ... نجومی است ... معدل النهار ... میشود ... عرض نجومی ...
وضع مکانی در کره ارض نیست ... قطبها ... بعد از خط
استوا ... در تحت خط استوا ... عرض ... خط استوا ...
در کره زمین ... عرض است ... قطبها در ... سمت الراس ... طول ... مشرق

[illegible]

و ... نصف النهار ... قطبها ... نصف النهار

در نقشه بسیار بدیع و جالب است این نقطه که مسما از مترجم فاضل و دانشمند کتاب است و در موضوع جغرافیا جالب تا کنون



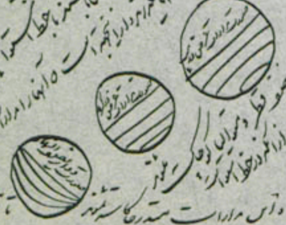
اول است و هم نصف النهار در قطبها با تمام می‌رسند و در جهات طولی مساوی با دیگر نیست و در نسبت به نصف النهار
هایی می‌شوند نقطه‌ها کم می‌شود چنانکه هر قدر به قطب نزدیکتر می‌شوند در مسافت میان آن نقصان بهم می‌رسد و از اینجاست که در
عرض شصت درجه یکدرجه طولی نسبت به قدر نصف مقدار یکدرجه در خط استوا است قطعه در این جغرافیای ریاضی گرفته
باید بمیل را اندر حساب بنظر در خط استوا جهت سوی هر قطب در طول اختلاف کند این شعر
نقطه در طول در درج شود که است زمین کویم بر آن نصف تو در غلط در عرض ده تفاوت چندان نمیکند
در کاف سه شماری دور عرض بدم نقطه در عرض سیم پنج بود و عرض نوی در شصت نصف یکدرجه آید بر

[illegible]

در درجه

دقیقه و شصت و هشت در عرض جنوبی پنجه درجه و چند دقیقه و دو دقیقه با پنجم جزو قوس نصف النهار
مکان را نزد او اند شده اند فیمابین هر یکی از این مکانها با محل تقاطع آن قوسها با خط استوا کشف خواهیم کرد
چنانکه عرض را فیمابین این دو مکان معلوم که نتیجه عرض این دو مکان پنجاه و پنج درجه و پنجاه و هشت دقیقه

[illegible]



و این مدارات متوازی که است تا اینکه در قطبها انتها یافته [illegible]

وای مدارات در رسم شده اند با دوایر بزرگ مرکز مراکز کره کره خواهد بود و انتها جزء این خمیده اند ولی انتهای شعاع نقطه مسکینه
تمام این دو قسمت مدارات در جغرافیا منظور و مقصد است توضیح آن آنست که اگر کشیده شود بر زمین دایره مدار مرکزی با
با دایره استوا خط که مراکز همه بر محور زمین باشد بر یک نقطه یک چنین دوایر بیشمار شود عرضهای مکانها را بر
وسط آن مکانها این دایره را میگیرد و از این خاصیت است که این ها نامیده شده اند مدارات عرض و از رسم این دو
بر محور زمین و متوازی یکدیگر می‌شوند از آنکه خط استوا است نیز مقدار دوایر آنها کمتر می‌شود از مقدار دایره خط
استوا تا آنکه آخر الامر در قطب شمالی منقطع میگردد و از این سبب علوم شده که بر نصف قطر است و جمع او در سی

[illegible]

ده کسیره

در عصر سیزده درجه و شش و زده دقیقه مشرق این نقطه است و در این نصف النهار را اول قطع کرده است
خط استوا را پس طول این دو نقطه سیزده درجه و شش و زده دقیقه مشرق گرینویچ است و اگر خواسته باشیم به نقطه
داشت طول کوه یک در کته آنها خواهیم یافت و نصف النهار آن قصبه قطع خواهد کرد خط استوا را در یک نقطه سی سه ساعت
و ده دقیقه مغرب از نقطه تقاطع نصف النهار اول با خط استوا [illegible] سیزده خواهد بود [illegible]
و ده دقیقه مغرب گرینویچ و اهل جغرافیا گویند همیشه مکانی در کره قائم است [illegible]

[illegible]

طلبی بره عدد از عرض یک جهه باشد به تفاضل درجات طول آنها را گرفت و در صورتیکه از یک جهه نباشند باید مجموع درجات
طول آنها را گرفت و بعد از آن عدد تفاضل یا مجموع درجات اگر در تحت خط استوا باشند باید عدد درجات را در شصت و نه
ضرب نمود زیرا که در آنجا هر درجه را شصت و نه میل مشخص کرده اند و در عرض ده چندان اختلاف نمی ورزد و اگر در عرض بیست درجه
باشند باید عدد درجات را در شصت و پنج ضرب نمود چنانچه مطلقا معلوم کردیم و اما در جاهائیکه عرض آن بیش از پنجاه است

[illegible]

و دیگری غربی باشد باید مربع درجات مجموع طول این را با مربع مجموع العرض جمع نمود پس جذر
حاصل درجات بعد ما بین البلدین است و بجهه توضیح بیانات مزبوره باید چند مثالی ایراد نمود فرض

[illegible]

قطر زمین از شمال بجنوب شش هزار و نهصد و شصت میل است و دایره او بیست و چهار هزار و هشتصد و هفتاد و شش میل است
و قطر قطبی او سی میل کمتر از قطر خط استوائی اوست ... مدا که تعیین مقدار فرسخ و میل در هر طایفه بخلاف طایفه
دیگر است و متقدمین با متاخرین نیز در این باب اختلاف داشته اند میل انگلیسی یکهزار و هفتصد و شصت یارد است و هر یاردی
سه فوت است و هر فوتی مساوی دوازده اینچ است و هر اینچ مقدار سه شعیره است و طول سی و سه بر ملحق ... و برای مصنف
شصت و نه میل و سه عشر میل بحساب اهل جغرافیا شصت میل مطابق یکدرجه فلکی است ولی در نقشه جات از روی سمت ... که
بسیار کتب مسلم شده است شصت و نه میل تمام انگلیسی مطابق یکدرجه است اما در جمیع اختلافی نیست هر اصبعی مقدار شش
شعیره متعدله است ... ملحق باشند اما در ذراع اختلاف است چرا که در نزد متقدمین مقدار سی و دو اصبع است و در نزد
متاخرین بیست و چهار اصبع است اما میل نزد متقدمین سه هزار ذراع است و در نزد متاخرین و محدثین چهار هزار ذراع است

[illegible]

شصت و شش میل و دو ثلث میل است و برای متاخرین یکدرجه نوزده فرسخ الا تسع فرسخ است ... پنجاه و شش میل و دو ثلث
میل میشود و برای قدما دایره عظیمه ارض هشت هزار فرسخ تمام است و قطر ارض دو هزار و پانصد و چهل و پنج فرسخ است و برای متاخرین
دایره عظیمه ارض شش هزار و هشتصد فرسخ است و نزد اهل یوروپ ... عبارت از فرسخ است ...
و اینها مطابق درجات استوائی است و هر چه بقطبین نزدیک شود در درجات طولی اختلاف حاصل میشود و ذراع شاهی ...
کسبه و تجار عراق است از ذراع بازار است و ده یارد انگلیسی تخمینا بقدر نه ذراع عراقی است و میل انگلیسی از این قرار تخمینا

[illegible]

۱

فرانسه

مشتق از فرانک است و ... از طوایف آلمانی است ... آزاد و قرارا گویند چهار صد سال قبل از هجرت
از آلمانی به فرانسه آمده و با اهل روم جنگیدند تا بعد از دویست سال مستقل گردیدند ... اولین سلطان این ملک ...
بوده و طایفه آن را مرووینگی گویند و این طایفه تا ۱۳۵ بعد از هجرت سلطنت داشتند بعد ملکت بطایفه کاروننگ
رسید و در این ... ملک صدارت داشتند ولی از آنها شارل مارتل بود رسید ... بود

[illegible]

در آوردند ... شارل ... در ۲۲۱ ...
نزاع ... آنها را ... ساکت کرد و آن تاریخ فرانسه بزبان آلمانی بودند و از آن پس بزبان لاتین مخلوط شده بزبان ... معروف
گشت در سلطنت شارل ... ملقب با حمق این زبان ... گشته ... ۱۲ از سلطان ... گرفته ...
... سلطنت ... در سلطنت لوئی پنجم ملقب به ... ازامرا بود سلطان خارج

نموده خود در ١٣١٣ فرانسوی گشت و دو آمی سلسله اشباهای کاپتی است و در زمان آنان فرانسه موسوم
شد بعد از هر ادر سرکشی کردند و متصرفات سلطان بعد دو قطعه بسیار کوچک منحصر شد و در سلطنت پنجم سلطنت این سلسله

[illegible]

حمد پلید رواج یافت و اهالی در ازمنه وضع ... فیلیپ چهارم معروف بوجیه ...

[illegible]

و در جنگ انگلیس شکست خورده محبوس نشد تمکن نشد بعد و لسعید قطعه از جنوب غربی فرانسه را باشش کرور برداشته
او خلاص نمود بعد از فوت او شارل پنجم معروف به عاقل از سال ١٣٦٥ الی ١٣٨٢ سلطنت کرد و در

[illegible]

ترقی بسیار در علوم و صنایع و شعر و نقاشی بهمرسید و عمارت ...

در فرانسه از زمان او است و حکم عادلانه با روستاها میان کفار سلوک کنند و آنها را حکم ... کرد
هنری چهارم — خوبی میرزن چهارم رنج کشید در زمان سلطنت هر کس زنش دیگری را بتر بود ذاتاً مکبت خود و کالم
شارل نهم — را از انگلیس گرفت و در ١٦٩٠ فوت آلمانی و اسپانی تا آن وقت در کمک سلطانی بود و در آن ...

[illegible]

هنری سیم

[illegible]

داخل فتح میکرد که این جنگها خسارت بزرگ وارد آمد و قرض دولت ٢٠٠٠/٠٠٠/٠٠٠ کرور ...

کسیر

کرد ... و بعد از ٥ سال سلطنت در ١٦١٢ فوت شد از اولاد او شوا کرنسی و راسین
و غیره و ... و اهل ریاضی پاسکال و دوالد مبرت در عهد او بعد ... بدل لوئی پانزدهم سلطان ...

[illegible]

و ۲۰ ربیع [illegible] شد در سال ۱۲۴۳ صلحنامه [illegible] رسید در زمان [illegible] دولت [illegible] منعقد

پس با [illegible] روسیه رفت و در بهار [illegible] در [illegible] روسها [illegible] طرف [illegible]

[illegible] مغلوب [illegible] کرد در [illegible] و از طرف دیگر [illegible] روسیه [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] پاریس رسید [illegible] روس جنگ کرده فتح کرد آخر در ۱۲۴۸ [illegible]

[illegible]

الحا

[illegible] رفت [illegible] فرانسه [illegible] ریاست [illegible] ۱۲۹۰ [illegible]

[illegible] تا ۱۲۹۶ ریاست کرد [illegible] ریاست [illegible]

[illegible] وضع [illegible] مطابق قانون ۲۵ [illegible]

[illegible] ۱۸۷۵ [illegible] ۱۲۹۲ [illegible]

[illegible]

در مقابل ۷۲۰۰۰ کرور فرانک مخارج [illegible] قشون [illegible] ۵۱۲۰۰۰ نفر

با ۱۲۳۰۰۰ [illegible] و در [illegible] هفت کرور [illegible] استعداد [illegible]

۷۰۰۰۰ [illegible] ۸۷۰۰ [illegible] ۲۵۰۰ [illegible] ۵۵۰۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]